

## بخش هشتم: در وزارت کشور

شما آمدید به تهران و آقای هویدا با شما صحبت کرد و گفت برای وزارت کشور انتخاب شده‌اید. این در چه سالی است؟

سال ۱۳۴۵ ش. / ۱۹۶۶ م. البته پس از شش سال کار طاقت‌فرسا در خوزستان و درگیرهای روزانه و کارشکنی‌های وزارت آب و برق و بخصوص با تحریکات یکی از مشاورین وزیر که دائماً مشغول دسیسه و پرونده‌سازی علیه سازمان آب و برق خوزستان بود یک احساس راحتی به من دست داد و از صمیم قلب از آقای هویدا تشکر کردم. قرار شد پس از معرفی به حضور اعلیحضرت برای مدت یک هفته جهت خداحافظی با مقامات استان و تفویض کارهای استانداری و سازمان آب و برق، به اهواز مراجعت کرده و پس از بازگشت، شروع به کار کنم. روز بعد، مراسم معرفی به حضور شاهنشاه انجام گرفت و در این مراسم سه وزیر دیگر نیز معرفی می‌شدند: آقای دکتر جواد صدر وزیر کشور به سمت وزیر دادگستری - آقای هوشنگ انصاری به سمت وزیر اطلاعات - آقای دکتر غلامرضا نیک‌پی به سمت وزیر مشاور و معاون نخست‌وزیر در امور اجرائی. در موقع معرفی هر یک از آقایان، اعلیحضرت دستوراتی در مورد وظائف جدیدشان به آنها دادند ولی در موقع معرفی من، فرمودند شما به امور وزارت کشور وارد هستید بنابراین کارهای فعلی را ادامه دهید و اگر مورد جدیدی بود به عرض برسانید. روز بعد برای خداحافظی و سر و صورت دادن به کارهای در دست اقدام در خوزستان، به اهواز رفتم. یکی دو روز بعد آقای هویدا نخست‌وزیر تلفن کردند و گفتند طبق اوامر همایونی آقای عباس سالور به سمت استاندار خوزستان و آقای دکتر فیروزیان به سمت استاندار کرمانشاهان انتخاب شده‌اند، بنابراین شما با تشریفات دربار تماس بگیرید و قراری بگذارید که پس از مراجعت به تهران آنها را به حضور اعلیحضرت معرفی کنید. به نظر من رسید که هر چند استانداران نمایندگان پادشاه هستند و ریاست فائده بر دستگاههای دولتی دارند ولی از لحاظ این که تصمیمات و دستورات دولت از طریق وزارت کشور به استانداران ابلاغ می‌شود و تمام مأمورین و کارمندان استانداریها جزء کادر وزارت کشور می‌باشند آیا بهتر نبود قبل از انتخاب نهایی افراد برای تصدی استانداری، نظر مشورتی وزیر کشور نیز جلب می‌شد؟ ولی به هر حال تصمیمی بود که گرفته شده و جای صحبتی باقی نمی‌گذاشت.

در مراجعت به تهران، دیدم چند صد نفر برای استقبال از من به فرودگاه آمده‌اند. عده‌ای از آنان کارمندان وزارت کشور بودند که به‌طور معمول برای آشنایی با وزیر جدید به فرودگاه آمده بودند ولی تعداد زیادی افرادی بودند که من با آنها دوستی و سابقه آشنایی زیاد نداشتم و باعث تعجب من شد. لذا تحقیق کردم که بینم این اشخاص با وزارت کشور چه ارتباطی دارند و معلوم شد چون در سال آینده انتخابات مجلسین انجام خواهد شد این آقایان از حالا در فکر زمینه‌سازی برای جلب نظر و پشتیبانی وزیر کشور می‌باشند.

به‌هرحال در اولین شرفیابی که برای عرض گزارشات مربوط به وزارت کشور به حضور شاهنشاه رسیدم تأکید فرمودند که سعی شود هرچه سریعتر قانون انتخابات انجمنهای استان و شهرستان و همچنین انتخابات انجمن‌های شهر که در دست تهیه است، آماده شده و مراحل تصویب آنها در مجلسین مرتباً دنبال شود تا موجبات انتقال کار مردم به مردم فراهم گردد و متوجه شدم حرفهایی که راجع به عدم علاقه اعلیحضرت به ایجاد تشکیلاتی برای واگذاری کار مردم به مردم شنیده می‌شد، با حقیقت تطبیق نداشته و شخص اول مملکت می‌خواست که امور مختلف مردم با شرکت و دخالت خود مردم حل و فصل شده و دولت نظارت بر امور را عهده‌دار باشد تا مهار کارها از دست به‌در نرود و برای ایشان فرقی نمی‌کرد که چه اشخاصی مصدر کارهای مختلف باشند و چه کسانی در انجمن‌های شهر و یا در مجالس مقننه از طرف مردم انتخاب شوند. البته به‌استثنای کسانی که نشان داده بودند استقلال مملکت برای آنها اهمیتی نداشته و با نظام پادشاهی و بخصوص شخص محمدرضاشاه مخالفت تمام‌نشدنی دارند.

این مطلبی را که می‌گویم حدس و گمان نیست و برای اثبات آن شواهدی دارم که در طی این مصاحبه برای شما آشکار خواهد شد. به‌هرحال در این شرفیابی سؤال من این بود که اعلیحضرت علاقمندند انتصابات وزارت کشور تا چه سطحی به‌عرض برسند؟ فرمودند فقط استاندارها و فرمانداران کل را به‌عرض برسانید و بقیه انتصابات از جمله معاونین، مدیران کل، فرمانداران و شهردارها به‌تشخیص و مسئولیت خودتان خواهد بود. البته این مسأله بسیار اهمیت داشت زیرا فرمانداران نماینده اول دولت در سطح شهرستان هستند و بر تمام سازمانهای دولتی ریاست فائقه دارند و در قوانین مختلف وظائف مهمی به‌عهده آنان محول شده است و در هر جلسه و کمیسیونی که برای رسیدگی به امور شهرستان تشکیل می‌شود، سمت ریاست دارند. برگزاری انتخابات مجلسین شورا و سنا و مجلس مؤسسان و انتخابات انجمن‌های شهر به‌عهده آنهاست و همچنین برگذاری تمام مراسم رسمی و نظارت بر امور امنیتی و سایر وظائفی

که طبق قوانین مختلف مشخص شده است. نام فرماندار نیز بدین جهت برگزیده شده که از دوران گذشته این گونه مأمورین با فرمان پادشاه طبق مراسمی منصوب می شده‌اند و اختیارات وسیعی داشتند. البته در دورانی که تشکیلات مملکتی به صورت فعلی وجود نداشت فرمانداران در محل مأموریت خود فعال می‌شده بودند ولی پس از به وجود آمدن تشکیلات و سازمانهای جدید در دوران اعلیحضرت رضاشاه، قدرت اجرایی فرمانداران در داخل چهارچوب قوانین محدود گردیده بود اما به هر حال از اختیارات زیادی برخوردار بودند. همین گونه اختیارات در سطح محدودتری به بخشدارها داده شده بود که آنها نیز در سطح بخش، ریاست فائده‌ای بر سایر سازمانهایی داشتند که در سطح بخش فعالیت می‌کردند.

در مورد انتصاب شهردارها نیز موضوع اهمیت بسیار داشت زیرا در نبودن انجمن‌های شهر، این انتصابات در اختیار وزیر کشور قرار داشت که می‌توانست آن را به استانداران و فرمانداران کل تفویض کند ولی به هر حال مسؤلیت قانونی به عهده وزیر کشور بود. لذا با توجه به فرمایشات شاهنشاه، مسؤلیت بیشتری را بر روی دوش خود حس می‌کردم.

در شروع کار، طبق معمول، اشخاص متعددی برای گفتن تبریک به دفتر من آمدند از جمله دکتر منوچهر کلالی قائم‌مقام دبیر کل حزب ایران نوین. با دکتر کلالی سابقه دوستی و همکاری در دبیرستان البرز داشتم. فردی بود از خانواده‌های بسیار محترم خراسان، باهوش و با استعداد و تحصیلات عالی خود را در فرانسه به پایان رسانده بود. ایشان ضمن تبریک انتصاب من، اظهار داشت که از نظر حزب ایران نوین، وزارت کشور از مهمترین وزارتخانه‌های مملکت است زیرا تمام کارهای حزب در سطح کشور با استاندارها، فرماندارها، بخشدارها و شهردارهاست و کلیه آنها مأمورین وزارت کشور هستند و ما در حزب بسیار خوشحالیم که شما که از خودمان هستید به این مقام منصوب شده‌اید. بنابراین انتظار داریم به منظور پیشرفت امور حزبی، کلیه این انتصابات با نظر حزب انجام گیرد. زیرا اگر این افراد با حزب همکاری کنند کار ما سریعتر جلو خواهد رفت.

جواب من به ایشان این بود که اعلیحضرت مسؤلیت کلیه این انتصابات را به عهده من گذاشته‌اند و در این وزارتخانه هم سابقه کاری ندارم. نه قوم و خویشی و نه دوستی خاصی با کسی دارم. بنابراین، برای اتخاذ تصمیم در مورد انتصابات، ناچارم از منابع مختلف کسب اطلاع کنم و تا حد امکان کوشش کنم که شایسته‌ترین افراد انتخاب شوند و حاضریم از حزب ایران نوین نیز به عنوان یکی از این منابع استفاده کنم و هرگاه افراد واجد شرایطی از طرف حزب

معرفی شوند که در مقایسه با دیگران از امتیازات بهتری برخوردار باشند، مسلماً نسبت به انتصاب آنها اولویت قائل خواهم شد ولی هرگاه فقط به صرف این که عضو حزب هستند و طبق نظر حزب باید به سمتی گمارده شوند، این کار مورد قبول من نیست. آقای دکتر کلالی با شنیدن این حرف، بلند شد و کیفش را برداشت و گفت برای من مسلم شد که شما با ما قصد همکاری ندارید و به صورت قهر از دفتر من بیرون رفت.

این اولین برخورد من با حزب ایران نوین بود و بدین جهت آن را بازگو می‌کنم زیرا پیامدهای منفی زیادی در دوران خدمت من در وزارت کشور داشت.

چند روزی گذشت و بعد از ظهری بود که آقای هویدا تلفن کرد. پرسید چه می‌کنی؟ گفتم وزارتخانه هستم و مشغول کارهای جاری. گفت می‌خواستم چند دقیقه بیایی نخست‌وزیری. وقتی وارد شدم از پشت میزش بلند شد و گفت برویم آن کنار بنشینیم و قهوه‌ای بخوریم. حس کردم باید مطلب خاصی پیش آمده باشد. سپس با لحن بسیار محبت‌آمیزی که مخصوص خودش بود گفت نمی‌دانی از وقتی که تو به تهران آمده‌ای چقدر خوشحالم و آمدنت باعث دلگرمی من است و کار مرا سبک می‌کند زیرا می‌دانم هر کاری را که مربوط به تو باشد می‌توانم با خیال راحت به تو ارجاع کنم و حالا خواهشی دارم و آن این است که آقای سبزواری را که در حزب هست و فعلاً رئیس دفتر وزارت کشاورزی است به وزارت کشور ببری و به عنوان معاون پارلمانی معرفی کنی. به ایشان جریان ملاقات با دکتر کلالی را بازگو کردم و گفتم هر کاندیدای دیگری که داشته باشید با کمال میل قبول می‌کنم ولی آقای سبزواری را که پادوی دبیر کل حزب است، قبول نمی‌کنم چون مانند ماری است که می‌خواهند در آستین من بکنند زیرا معاون پارلمانی نفر دوم وزارتخانه است و حالا که حزب نتوانسته است از طریق من تمام انتصابات وزارت کشور را یکپارچه در دست بگیرد، می‌خواهند سبزواری را آنجا بگذارند تا هر کاری را که مایلند انجام دهند و با این صورت دیگر وجود من در وزارت کشور معنایی نخواهد داشت. بنابراین سه راه پیشنهاد می‌کنم: اول این که اگر شما تحت فشار زیاد هستید من مستمسکی پیدا می‌کنم و استعفا می‌دهم و قول می‌دهم به هیچکس چیزی نگویم. دوم این که به اینها بگویید که شما نخواستید این کار انجام بگیرد و شرفشان را از سر من کم کنید و من راحت شوم. سوم این که به آنها بگویید که من زیر بار نمی‌روم و آنها را ببندازید به جان من؛ آن وقت من خودم با آنها کنار می‌آیم.

پس از شنیدن عکس‌العمل من، هویدا بلند شد و مرا بوسید و گفت من تا به حال خیلی تو را دوست داشتم و برایت احترام قائل بودم ولی حالا احترامم ده برابر شد. بلندشو برو و کارت را ادامه بده و نگران نباش. من خودم ترتیب کار را می‌دهم. ولی البته از روز بعد «ترتیب کارت را می‌دهم»، نتیجه‌اش این شد که تا روزی که در وزارت کشور بودم با حزب ایران نوین درگیری داشتم.

### شما خودتان عضو حزب ایران نوین بودید؟

بله؛ ظاهراً عضو شورای عالی حزب بودم ولی جلسه‌ای برای شور و مشورت تشکیل نمی‌شد.

می‌خواهم بدانم آیا شما قبلاً عضو حزب ایران نوین بودید و در حوزه‌ای که ایجاد شده بود، عضویت داشتید؟

تمام کارکنان بالای دولت فرم‌هایی را پر کرده بودند.

دو جور است؛ یکی این که کارکنان دولت جملگی عضو حزب به حساب می‌آمدند یا این که دفتر و دستکی وجود داشت و شما عضویت حزب را قبول کرده و امضای کرده باشید.

حقیقتش را بخواهید الان به خاطر ندارم؛ برای این که تمام این حزب‌بازی حالت نمایشی داشت و فرم‌ظاهری آن را هم مانند سایر احزاب درست کرده بودند. همانطور که قبلاً حزب ملیون و مردم هم همین حالت را داشتند و احتمالاً ممکن است کاغذی پیدا شود که امضای من هم رویش باشد.

واقعیت این است که من و امثال من و هزاران هزار جوانان آن روز، عمیقاً و قلباً معتقد بودیم که شخص محمدرضاشاه رهبری است لایق، توانا، روشنفکر و وطن‌پرست که با تمام وجود خواهان پیشرفت کشور و رهانیدن مملکت از فقر و جهل و عقب‌ماندگی است و می‌خواهد که ایران نیز مانند کشورهای پیشرفته دنیا دارای حکومتی به فرم دنیای متمدن باشد که در آن کشورها حکومت مردم بر مردم از طریق داشتن احزاب و انتخابات آزاد انجام می‌گیرد. با این حال چون تجربه سالهای ۱۳۲۰ش/۱۹۴۱م. که پس از رفتن اعلیحضرت رضاشاه از ایران و پیش آمدن دوران به اصطلاح آزادی و روییدن احزاب مانند قارچ منجر به هرج و مرج و آشفتگی وضع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور شده بود و بعضی از این احزاب مانند حزب

توده و فرقه دموکرات آذربایجان وسیله‌ای برای اعمال نفوذ شوروی و تجزیه ایران و بعضی دیگر مانند حزب اراده ملی به سرکردگی سید ضیاءالدین طباطبایی و عوامل شناخته‌شده دولت انگلیس، به دنبال بسط و توسعه نفوذ انگلستان در ایران بودند، این بار رهبر مملکت می‌خواهد که برای نیفتادن در دام آنها، احزابی را تقویت نماید که تجربه گذشته تکرار نشود. این نحوه برداشت بود که من و امثال من اشکالی در اصل تشکیل احزابی مانند حزب ملیون و حزب مردم و حزب ایران نوین نمی‌دیدیم ولی عیب کار در آن بود که نحوه تشکیل این احزاب و گردانندگان آن که می‌خواستند در زمان کوتاه و بدون رعایت اصولی که لازمه شروع یک حرکت اجتماعی است از جمله داشتن وقت کافی و برنامه‌ریزی صحیح، در ظرف چند روز، یک سازمان بزرگ اجتماعی را به وجود آورده و بدون داشتن عوامل کارآمد و لایق و صحیح‌العمل، اختیارات وسیعی به آنها بدهند. البته نتیجه آن شد که از همان ابتدای کار در هر یک از این سه حزب فرمایشی، عده‌ای فرصت‌طلب و ماجراجو و به اصطلاح عامیانه «بند و بست‌چی» راه پیدا کرده و برنامه‌های اجتماعی این احزاب را در دست گرفته و قبضه کنند و تصویری زشت و ناخوشایند ارائه دهند که عوامل مؤثر و مصلح اجتماع از این احزاب گریزان شده و یک حالت سرخوردگی و بی‌تفاوتی نسبت به آنها پیدا نمایند.

برای این که این موضوع روشنتر شود به ذکر یک مورد که شخصاً شاهد آن بودم، می‌پردازم: حزب ملیون توسط آقای دکتر اقبال نخست‌وزیر، تشکیل گردید و در خیابان کاخ در منزل سابق آقای دکتر مصدق که از ایشان به مبلغ ماهانه سه هزار تومان اجاره شده بود، مستقر شد. در قسمت ورودی به این محل، محوطه‌ای وجود داشت که برای تشکیل جلسات سخنرانی مورد استفاده قرار می‌گرفت و در انتهای آن محوطه، ساختمان اصلی که یک عمارت کوچک دو طبقه با تعداد شش هفت اتاق بود، قرار داشت. در قسمت ورودی این ساختمان، اتاق نسبتاً بزرگی بود که مراجعین به حزب باید از جلو آن می‌گذشتند و شناسایی می‌شدند. آقای عباس شاهنده مدیر و صاحب امتیاز روزنامه فرمان که یک نشریه مبارز و جنجال‌آفرین بود این قسمت را به صورت محل کار خود درآورده و در حقیقت پاتوق دوستان و نزدیکان او شده بود و آنها بودند که در روزهای معینی در هفته دو بیست سیصد نفر از آشنایان و همپالکی‌های خودشان را به اضافه تعدادی مردم خرده‌پا از پایین شهر جمع می‌کردند و برای شنیدن سخنرانی‌های ادبی ولی بی‌محتوای آقای دکتر کاسمی به حزب می‌آوردند.

روزی آقای دکتر اقبال سؤالی را در شورای عالی حزب مطرح کردند و از اعضای شورا خواستند که نظرشان را بیان کنند. سؤال این بود حالا که حزب ملیون به ریاست نخست وزیر تشکیل گردیده و اعضای هیأت دولت و اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا به عضویت آن درآمده‌اند و پشتیبان دولت می‌باشند و هر کس کاری داشته باشد می‌تواند بدون واسطه و تشریفات و گذشتن از بندهای مختلف، به حزب آمده و به آسانی با تمام مقامات مؤثر مملکتی تماس بگیرد، چرا مردم به این حزب روی نمی‌آورند و آنطور که باید و شاید، از آن استقبال نمی‌کنند؟

تیمسار سرتیپ صفاری که از رجال محترم و سرشناس بود و همیشه بی‌پرده صحبت می‌کرد، با لهجه شیرین رشتی اظهار داشت: «قربان، مردم وقتی به حزب می‌آیند و در اتاق اول مواجه با آقای شاهنده و دوستان ایشان می‌شوند، از همانجا برمی‌گردند و به اتاق دوم نمی‌رسند.» با شنیدن این حرف، که یک دنیا معنی در آن نهفته بود موضوع از طرف آقای دکتر اقبال دنبال نشد و دیگران نیز چیزی نگفتند.

به هر حال، منظورم این است که تصمیم کمک و پشتیبانی از تشکیل احزاب، فکر مناسبی بود ولی در عمل به صورت غیر مفید و حتی مضر درآمد و مثالی که عرض کردم فقط اختصاص به حزب ملیون نداشت بلکه حزب مردم و حزب ایران نوین و پس از آن حزب رستاخیز نیز از این گونه مسائل مصون و در امان نبودند. بنابراین وقتی گفته می‌شد که باید تصمیمات مهم دولتی از فیلتر حزب ایران نوین گذشته و مهر تأیید حزب را داشته باشد، در عمل باعث اشکالات زیادی می‌شد. حال برگردیم به وزارت کشور و مشکلاتی که با حزب ایران نوین پیدا شد.

در آن زمان روشی برقرار شده بود که باید قبل از انتصاب افراد به مقامات بالا و حساس، مانند معاونین، مدیران کل و فرمانداران، نام و مشخصات آنها به نخست وزیر گزارش شود و در صورت تأیید، احکام آنها صادر گردد و رویه این بود که این پیشنهادات به دفتر آقای دکتر هادی هدایتی وزیر مشاور ارسال می‌شد و ایشان پس از رسیدگی در کمیسیون‌های مربوطه، تلفنی موافقت و یا مخالفت با انتصاب فرد مربوطه را اعلام می‌کردند. بر اساس این رویه، آقای علی اصغر ادیب محمدی که در گذشته سمت‌های فرمانداری تعدادی شهرستانها و سپس فرمانداری کل چهارمحال بختیاری و معاونت استانداری اصفهان را داشته و در دو سال گذشته نیز

فرمانداری اهواز و معاونت استانداری خوزستان را تحت نظر من عهده‌دار بود، برای تصدی سمت معاونت پارلمانی وزارت کشور معرفی شد.

اعلام نظر در مورد انتصاب ایشان، چندین ماه طول کشید و هر بار که درباره آن سؤال می‌شد، آقای دکتر هدایتی اظهار می‌داشتند که در دست رسیدگی است و جسته و گریخته شنیده می‌شد که انتصاب ایشان مورد مخالفت حزب ایران نوین قرار گرفته است ولی به‌طور رسمی موضوع اعلام نمی‌شد تا بالاخره در اثر پافشاری من، به‌طور شفاهی گفتند که ایشان چندین پرونده در دادگستری دارد. پاسخ من این بود که اگر این آقا فردی ناپاک است و پرونده دزدی دارد چرا وزارت کشور ایشان را به‌مدت دو سال به‌عنوان فرماندار اهواز و معاون استانداری در کنار دست من قرار داده است و چون در اثر کار کردن با ایشان به‌کاردانی و لیاقت و فضل و دانش او در مسائل اجتماعی پی برده بدم اصرار کردم که پرونده‌های علیه ایشان را شخصاً رسیدگی کنم. بنابراین با موافقت آقای دکتر صدر وزیر دادگستری، این پرونده‌ها از دیوان کیفر کارکنان دولت برای من ارسال گردید و پس از بررسی آنها چشمان من باز شد که چطور می‌توان در دستگاه‌های عظیم دولتی برای یک فرد پاپوش دوزی نمود و آبرو و حیثیت او را لکه‌دار کرد. موضوع دو تا از این چهار پرونده را که به‌خاطر من هست برای شما بازگو می‌کنم. یک پرونده این بود که وقتی ایشان سمت فرمانداری قوچان را داشته تصمیم گرفته می‌شود که یک مجسمه به‌اعلیحضرت در یکی از میدانهای شهر گذاشته شود. طبق رویه معمول، ساختن مجسمه به تسلیحات ارتش که وسائل لازم و آمادگی برای این کار را داشت، ارجاع شده و پس از مدتی این مجسمه با تشریفاتی در میدان شهر نصب شده و از آن پرده برداری می‌شود. پس از مدتی که آقای ادیب محمدی تغییر مأموریت پیدا می‌کند و از قوچان می‌رود، عده‌ای از مخالفین ایشان به دیوان کیفر اعلام جرم می‌کنند که آقای فرماندار در این کار سوء استفاده کرده و سر مجسمه را با یک سر ارزان‌قیمت تعویض کرده است در حالی که سفارش مجسمه از طرف شهرداری به تسلیحات ارتش داده شده و فرماندار دخالتی در این کار نداشته و به‌علت بی‌معنی بودن موضوع، اقدامی درباره آن صورت نگرفته بود و این شکایت در پرونده بایگانی شده بود.

پرونده دیگر عبارت از این بود که در زمان فرمانداری ایشان در قوچان، یکی از مقامات بالای کشور از قوچان بازدید به‌عمل می‌آورد و در حین بازدید، یکی از عکاسهای محلی آلبوم عکسی تهیه و از شهرداری پولی مطالبه می‌کند و بعد از رفتن آقای ادیب محمدی از قوچان، این عکاس شکایت می‌کند که پولی که به حساب شهرداری گذاشته شده مبلغ سی تومان بوده در



حالی که بیش از ده تومان به او نداده‌اند و حتماً آقای فرماندار بقیه پول را بالا کشیده و این هم یک پرونده علیه آقای ادیب محمدی می‌شود.

وقتی نتیجه بررسی خودم را به اطلاع آقای دکتر صدر وزیر دادگستری رساندم بی‌نهایت ناراحت شد و گفت شخصاً ترتیب این کار را خواهد داد. به ایشان عرض کردم این نمونه باید چشمان ما را باز کند که توجه کنیم حتماً عده کثیری از کارمندان دولت گرفتار این نوع پرونده‌سازی‌ها هستند و زندگیشان به هم خورده است و حالا در مورد وزارت کشور خواهش می‌کنم شما چند نفر بازپرس ویژه مأمور بفرمایید که تمام پرونده‌های مأمورین وزارت کشور را بررسی کنند و هرگاه تعدادی از آنها قابل پیگیری و دادگاهی است آنها را مشخص کنند و بقیه پرونده‌ها را که ساختگی و فقط به علت دشمنی‌های افراد با یکدیگر بوده و ریشه و منبای درستی ندارد، پاک کنند و این شمشیر داموکلس را از روی سر کارمندان خدمتگزار بی‌گناه بردارند. من هم حاضرم هر مقدار هزینه این کار از بابت اضافه‌کار و پاداش بازرسان دادگستری باشد، از طرف وزارت کشور تأمین کنم که فشار غیر لازمی بر بودجه محدود و بخور و نمیر وزارت دادگستری وارد نیاید. ایشان از موضوع استقبال کردند و گفتند هر اقدامی لازم باشد انجام خواهند داد و عده‌ای بازپرس تعیین کردند که در ظرف چند ماه به ششصد پرونده مربوط به کارمندان وزارت کشور در دیوان کیفر رسیدگی شد و در نتیجه این رسیدگی، فقط یک مورد قابل پیگیری تشخیص داده شد و آن این بود که آقای به‌نام مجتهدی در زمانی که فرماندار رضائیه بوده در دفتر خود مورد اهانت یک ارباب رجوع قرار می‌گیرد و عصبانی می‌شود و یک کشیده به او می‌زند که این عمل برای کارمند دولت جرم است و به‌همین علت، این پرونده تشکیل می‌شود و برای چند سال هر بار نام این شخص برای تصدی سمتی عنوان می‌شد، مخالفین او عنوان می‌کردند که «این آقا پرونده دارد». به‌رحال به پرونده آقای مجتهدی هم رسیدگی شد و به مجازات قانونی رسید و آن پرونده هم بسته شد و برای تمام پرونده‌های دیگر هم بازرسان قرار منع تعقیب صادر کردند و به این وضع غیر عادلانه خاتمه داده شد.

وضع آقای ادیب محمدی هم پس از ۹ ماه روشن گردید و علیرغم کارشکنی‌های حزب، به سمت معاون پارلمانی وزارت کشور منصوب شد.

حالا برگردیم به هفته‌های اول که شما به وزارت کشور رفتید. ممکن است در مورد مسائلی که با آن روبرو شدید، توضیحاتی بدهید؟

از موضوعات اولیه که با آن برخورد کردم، باید مسائل شهرداری تهران را بازگو کنم. همانطور که قبلاً توضیح دادم در آن زمان در بیشتر شهرها انجمن‌های شهر وجود نداشت از جمله در شهر تهران. بنابراین وزارت کشور طبق قانون، وظیفه قائم مقامی انجمن شهر را به عهده داشت. در آن موقع آقای مهندس تقی سرلک شهردار تهران بود. مهندس سرلک را از سالها قبل که معاون وزارت راه بود می‌شناختم و در زمانی که رئیس سازمان آب و برق آذربایجان غربی بود با هم همکاری و دوستی داشتیم. به همین جهت در اولین ملاقات، ایشان پس از خوش‌آمدگویی، مسائلی را که با آن مواجه بود بدون پرده در میان گذاشت و گفت شهرداری تهران دستگاهی است مفلوک و ورشکسته که هیچ گونه امیدی هم برای خارج شدن از این بن‌بست ندارد. بودجه کل شهرداری صد میلیون تومان است که هشتاد میلیون تومان آن صرف پرداخت حقوق و مزایای کارکنان و رفتگران و خیل عظیم افرادی است که به‌عنوان مختلف و با اعمال نفوذ مقامات مؤثر مملکت، سربار شهرداری شده‌اند و در حالی که فقط آخر ماه از شهرداری حقوق و مزایا می‌گیرند نه تنها خدمتی انجام نمی‌دهند بلکه مزاحم مأمورین دیگر هم هستند و دست به ترکیب هیچکدامشان نمی‌توان زد زیرا به‌محض این که منافعیشان به‌خطر بیفتد چنان جنجالی بپا می‌کنند و عده‌ای را به جان شهردار می‌اندازند که تمام کارها فلج می‌شود و به‌مصلحت است که آنها را به‌حال خود گذاشت. از بیست میلیون تومانی که باقی می‌ماند، ده میلیون تومان صرف پرداخت بهره و اصل وام‌هایی است که شهرداری به بانک ملی و مؤسسات دیگر دارد و فقط طلب بانک ملی یکصد و هفتاد میلیون تومان است که مرتباً شهرداری را تهدید می‌کند که اگر حد اقل بهره‌های عقب‌مانده این وام را نپردازد، میز و صندلی‌های شهرداری را توقیف خواهند کرد. از این مطلب که بگذریم شهرداری تهران برای تمام کارهای عمرانی یک شهر سه‌میلیون نفری فقط ده میلیون تومان بودجه دارد که آن هم صرف مقداری آسفالت خیابانها می‌شود. و رویه این است که مثلاً در ابتدای سال، شهرداری اعلام می‌کند که تصمیم به آسفالت ده خیابان دارد و آن را به مناقصه می‌گذارد و به‌محض این که کندن یک خیابان برای آسفالت‌کاری شروع می‌شود و عده‌ای می‌بینند که موضوع واقعیت دارد، از هر طرف صاحبان قدرت و نفوذ از وزیر و وکیل و امیر ارتش و غیره به سر شهردار می‌ریزند که دستور دهید فلان خیابان را هم جزء برنامه بگذارند و آنقدر شهرداری را تحت فشار قرار می‌دهند که عاقبت شهرداری مجبور می‌شود برای بستن دهان آنها، برنامه آسفالت را در خیابانهای دیگر نیز شروع کند و چون اعتباری وجود ندارد، عاقبت شصت الی هفتاد خیابان

دارای اسفالتی نیمه‌کاره می‌ماند. مقاطعه‌کارهایی که پولشان به‌موقع نمی‌رسد کار را ناتمام می‌گذارند و برای وصول پولشان به دنبال شهردار هستند و شهرداری هم گرفتار مردم که هر روز به‌علت نبودن خدمات شهری به شهردار بد و بیراه می‌گویند و شکایت می‌کنند. از طرف دیگر، اغلب کارهای شهرداری به‌دست سازمانهای دیگر است که به شهردار تهران جوابگو نیستند. انتظامات و ترافیک شهر تحت نظر شهربانی است، آب شهر به دست سازمان آب و وزارت آب و برق است. برق شهر تحت نظر وزارت آب و برق می‌باشد. نان شهر در دست اداره غله است که جزء وزارت انحصارات و گمرکات می‌باشد، امور گوشت شهر به‌وسیلهٔ دفتری در نخست‌وزیری سرپرستی می‌شود که شهردار تهران را هم به کمیسیونهای مربوطه دعوت می‌کنند. اتوبوسرانی هم توسط شرکت واحد اتوبوسرانی اداره می‌شود که هرچند صاحب سهم اصلی آن شهرداری تهران است ولی مدیر عامل شرکت واحد به‌علت موقعیت حساسی که دارد تحت نفوذ مقامات حزبی و مقامات امنیتی است. بنابراین، شهردار تهران در حقیقت مسؤول درختکاری خیابانهای شهر و جمع‌آوری زباله است که آن هم به‌علت نداشتن وسائل لازم، توسط یک مشت رفتگر مفلوک و کامیونهای مستعمل و شکسته به‌نحو ناقصی انجام می‌شود. در نتیجه شما هر شب که روزنامه‌ها را باز می‌کنید می‌بینید شکایات زیادی از طرف مردم عنوان شده است. شهرداری یک خیابان را اسفالت می‌کند، روز بعد سازمان آب آن را برای نصب شبکه آب خراب می‌کند. وقتی شبکه آب تمام شد و روی آن اسفالت گردید، چندی بعد شبکه برق دوباره آن را خراب می‌کند. هر پیاده‌روی که ساخته می‌شود بیش از چند هفته دوام نمی‌آورد زیرا یکی از این سازمانهای متعدد آب، برق، تلفن برای نصب انشعاب، آن را می‌کند و سر و صدای مردم به آسمان می‌رود و متأسفانه اغلب مسائل شهر تهران مسائل مملکتی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و حل تمام این مشکلات را از شهردار می‌خواهند بدون این که شهردار برای حل آنها وسیله و یا اختیاری داشته باشد. مهندس سرلک پس از این درد دل مفصل، گفت شب و روز در فکر این است که چطور از شر این کار فرار کند و از من خواست هرطور بتوانم کمکش کنم که بدون درد سر از این مسؤولیت خلاص شود. جواب من به ایشان این بود که این مسائل وجود دارد ولی بالاخره باید راه حلی برای آن جستجو کرد و بدون شک باید تمام کوشش را به‌کار برد که هرچه زودتر قانون انتخابات انجمن‌های شهر که در دست رسیدگی است به‌تصویب برسد و مسلماً بعد از تشکیل انجمن شهر خواهی‌نخواهی مسائل مختلف شهری تحت سرپرستی انجمن قرار خواهد گرفت و دست سازمانهای مختلف

دولتی که در حال حاضر در کارهای شهری دخالت و اعمال نفوذ می‌کند تا اندازه‌ای کوتاه خواهد شد و با تمرکز کارها در شهرداری، نظم و ترتیب بیشتری در کارهای شهری برقرار خواهد گردید ولی تا آن زمان باید فکری کرد که از طریق معقولی امکانات مالی بیشتری برای شهرداری تهران فراهم شود زیرا بدون داشتن امکانات مالی اجرای هرگونه کار اساسی برای رفع مشکلات شهر تهران امکان‌پذیر نخواهد بود. پس از جلسه‌ای که با مهندس سرلک داشتیم، برایم مسلم شد که اصلاحات و بهبود وضع شهر تهران، فقط با تغییر چند مأمور و یا تأمین مقداری اعتبار و شروع یکی دو طرح عمرانی به جایی نخواهد رسید. بلکه باید با مشورت افراد صاحب‌نظر و با تجربه، طرح و اساس پایداری برای اداره و عمران شهر جستجو نمود.

چند روز بعد برای شرکت در جلسه‌ای که در نخست‌وزیری برای رسیدگی به مشکلات گوشت در شهر تهران تشکیل می‌شد، دعوت شدم. پس از تشکیل این جلسه، دیدم آقای اسدالله رشیدیان مدیر عامل بانک تعاون و توزیع که در وزارت کشور و شهرداری تهران گفته می‌شد که پیدا نشدن گوشت و گرانی آن و ایجاد قحطی مصنوعی، معلول دخالت‌های مغرضانه و بیجای ایشان در امر گوشت است، آنجا حضور دارد. طی مذاکرات در جلسه چنان حالتی به خود گرفته بود که مثل این است که ایشان صاحب کار و فرمانده کل امور مربوط به گوشت در تهران است و دیگران باید نقطه نظرات ایشان را قبول و اجرا کنند. البته این جلسه بدون نتیجه مثبتی پایان یافت و پس از خاتمه جلسه، به آقای نخست‌وزیر گفتم من که تازه وارد کار شده‌ام و اطلاع زیادی از موضوع گوشت ندارم. ولی تا آنجایی که شنیده‌ام می‌گویند تمام این قحطی مصنوعی زیر سر خود این آقای رشیدیان است که اولاً عواملش با کمک مأمورین امنیتی بازار گوشت را قبضه کرده‌اند و ثانیاً از طریق داشتن تقریباً مونوپل واردات گوشت از خارج و تأمین اعتبارات مربوط به آن از طریق بانک تعاون و توزیع، قیمت را کنترل می‌کند. نخست‌وزیر گفت این مسأله بسیار پیچیده است و شهرداری خودش باید آن را حل کند و موضوع صحبت را عوض کرد. البته این آخرین جلسه‌ای بود که برای رسیدگی به موضوع گوشت، مرا دعوت کردند. شاید هویدا مطالبی را می‌دانست که من از آن آگاه نبودم. به‌هرحال، در تمام این دوران در فکر این بودم که چگونه می‌توان منبع مالی قابل دوامی برای شهرداری تهران و سایر شهرهای ایران که هرکدام کسری‌ها و مسائلی مانند شهر تهران داشتند، پیدا کنم.

در ضمن بحث‌ها و مطالعات مربوط به امور شهرداری‌ها در وزارت کشور، یکی از کارشناسانی که سالها در ایران و کشورهای اروپایی مطالعات زیادی در امور شهرداریها انجام

داده بود و متأسفانه نام او را به یاد ندارم، موضوعی را عنوان کرد که بسیار پر اهمیت بود. او گفت که در تمام شهرهای اروپا یکی از منابع اصلی درآمد شهرداری عوارضی است که از اراضی و املاک شهری می‌گیرند زیرا مالکین این اراضی و املاک اولین کسانی هستند که از تمام خدمات شهری استفاده می‌کنند. هر خیابانی که احداث می‌شود قیمت اراضی آنها بالا می‌رود. هر خدمتی چه از بابت آب و برق و روشنایی خیابانها چه از بابت پارک‌سازی و درختکاری و جمع‌آوری زباله و نظافت و سایر خدمات انجام می‌شود بهره‌آن به مالکین می‌رسد. ولی صاحبان اراضی و املاک غیر از عوارض مختصری آنهم در موقع صدور پروانه ساختمان، چیزی به شهرداری نمی‌پردازند و در حال حاضر قسمت اعظم درآمدهای شهرداریها از طریق عوارض فروش بلیت سینماها - عوارض فروش مشروبات از طریق برچسب بطریهای مشروب و عوارض میدان تره‌بار و درآمدهای متفرقه‌ای که بسیار ناچیز بوده و جمع آنها به‌میزانی است که فقط کفاف پرداخت حقوق‌های ناچیز کارکنان شهرداری‌ها را می‌دهد و از این جهت است که اغلب شهرداری‌ها برای کارهای عمرانی ناچارند به دولت مراجعه کنند و دولت نیز به علت نداشتن امکانات مالی کافی، هیچوقت نتوانسته است کلیه احتیاجات عمرانی شهرها را تأمین نماید و در نتیجه شهرداریهای کشور از تأمین خدمات اصلی که در سایر شهرهای متمدن دنیا متداول است عاجز می‌باشند و اگر قرار باشد بهبودی در وضع شهرها پیدا شود باید فکری برای دریافت عوارض متناسب از اراضی و املاک شهری کرد.

این موضوع بسیار به دل من نشست و چند هفته درباره آن فکر کردم و در نهایت، گزارش مفصلی برای تقدیم به هیأت دولت آماده کردم و پیشنهاد کردم که طی قانونی به نام قانون نوسازی و عمران شهری عوارض خاصی به منظور عمران و آبادانی شهرها از طرف وزارت کشور تهیه شود. این پیشنهاد در هیأت دولت مطرح گردید و بسیار مورد توجه واقع شد و به خاطر دارم آقای دکتر علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد بی‌نهایت تحت تأثیر قرار گرفت و ضمن تأیید موضوع اظهار داشت که این یکی از موارد نادری است که موضوعی درباره مسائل شهری در هیأت دولت مطرح می‌شود و بهترین راه حل نیز ارائه می‌گردد. پس از تأیید هیأت دولت، مقرر گردید قانون مربوطه با رعایت جمیع جهات از جمله این که به طبقه کم‌درآمد تحمیلی نشود، آماده گردد.

تهیه این قانون، چندین ماه به طول انجامید و تمام سعی به عمل آمد که اولاً قسمت‌های فقیرنشین و طبقات کم‌درآمد از پرداخت عوارض جدید معاف باشند؛ ثانیاً نحوه ارزیابی املاک

و اراضی به قدری سهل و آسان باشد که به آسانی بتوان آن را ملاک عمل قرار داد. برای پیدا کردن بهترین فرمول، از چندین نفر کارشناسان بانک رهنی ایران - اداره کل ثبت اسناد و کارشناسان هیأت قانونی خرید اراضی جهت طرح‌های عمرانی سازمان برنامه، نظرخواهی شد و فرمول‌های مختلفی مورد توجه قرار گرفت و عاقبت الامر فرمولی مورد تأیید همه قرار گرفت که اولاً قیمت‌گذاری املاک از شصت درصد قیمت عادلانه روز تجاوز نکند. دوم این که کلیه ساختمانهای شهر به چهار نوع طبقه‌بندی شده بود که عبارت بود از ساختمان‌های کلنگی، آجری، ستون‌بندی تیرآهنی و ساختمان‌های بتونی. اراضی نیز بر مبنای قیمت منطقه‌ای که مورد عمل وزارت دارایی در معاملات ملکی بود، محاسبه می‌گردید. بنابراین، قیمت هر ساختمان بر اساس قیمت منطقه‌ای و ضریب مربوط به نوع بنا تعیین می‌گردید و عوارض جدید نوسازی و عمران شهری بر پایه این نوع ارزیابی به میزان نیم درصد در سال پیشنهاد شده بود و ساختمانهای کلنگی از پرداخت عوارض معاف شده بودند. راه دیگری نیز از جهت تسهیل کار شهرداریها در این قانون پیش‌بینی شد که جمعاً حدود سی و چند ماده بود و پس از تأیید هیأت دولت، تقدیم مجلس شورای ملی شد. در این مرحله بود که مجدداً مخالفت و موش‌کشی حزب ایران نوین با لایحه تقدیمی وزارت کشور آغاز گردید و در زمانی که تصویب قوانین بسیار پیچیده‌تر در مجلس ظرف یکی دو ماه انجام می‌گرفت تصویب قانون نوسازی و عمران شهری چهارده ماه به طول انجامید و با پیگیری من‌بالاخره به تصویب رسید.

بر اساس برآوردهای وزارت کشور، اجرای صحیح این قانون در شهر تهران، درآمدی بین دوست و شصت الی سیصد میلیون تومان حاصل می‌کرد که در آن زمان حدود سه برابر کل بودجه شهرداری تهران و سی برابر بودجه عمرانی شهر بود ولی متأسفانه موقعی که این قانون به تصویب رسید من در همان هفته از وزارت کشور برکنار شدم و فرصت پیدا نکردم که آن را به طور صحیح پیاده کنم. ولی خوشوقتیم که با تمام مخالفت‌هایی که با این قانون می‌شد چون اصول آن بر پایه صحیحی استوار بود نتوانستند تغییری در آن بدهند و این قانون مبنای کارهای عمرانی بزرگی در شهرهای ایران شد.

در اینجا باید اضافه کنم که از همان ابتدای کار که تهیه قانون نوسازی و عمران شهری مطرح شد، برای این که پس از تصویب آن، دستگاه اجرایی مناسبی در شهرداری تهران آماده به کار باشد، با استفاده از مجوزهای قانونی موجود، سازمانی به نام «سازمان نوسازی» در شهرداری تهران با کمک وزارت کشور تشکیل گردید و از محل اعتباراتی که در اختیار وزیر کشور بود

سرمایه‌ای به مبلغ بیست میلیون تومان در اختیار آن سازمان قرار داده شد و مسؤلیت اداره آن به آقای دکتر شریفی که تحصیلات عالی خود را در رشته شهرسازی در فرانسه به پایان رسانیده بود محول گردید و به‌عنوان اولین طرح نوسازی، محله‌ای به نام «محله عربها» در مرکز شهر تهران انتخاب شد که به‌علت وجود ساختمانهای مخروبه و کوچه‌های باریک، به‌صورت محله‌ای درآمده بود که امکان برقراری هیچ‌گونه سرویس شهری مناسب در آنجا وجود نداشت و نظر کلیه کارشناسان بر این بود که تنها راه حل این مشکل، خرید کلیه خانه‌های این محله به قیمت عادلانه و تجدید بنای آن بر اساس اصول مدرن شهری است. به این جهت، این طرح به‌عنوان طرح نمونه برگزیده شد و مطالعات درباره آن آغاز گردید. بدیهی است اجرای چنین طرحی به زمان نسبتاً طولانی نیاز داشت زیرا لازم بود از تمام منطقه نقشه‌برداری دقیقی شده و تمام خانه‌ها به‌دقت از طرف کارشناسان مورد ارزیابی قرار گیرد و در عین حال با توجه به وضع خانوادگی هر یک از مالکین، رضایت یک‌یک آنها برای فروش و تخلیه ملک مربوطه جلب شده و به‌موازات آن، راه‌حلهایی برای تأمین مسکن آنها پیش‌بینی شود. تمام این کارها به تشکیلات لازم و زمان کافی نیاز داشت و صحیح به‌نظر نمی‌رسید که با داشتن پول و اعتبار کافی، فقط به‌عنوان اصلاحات و زیبایی شهر، مقداری پول به صاحبان منازل داده و با بولدوزر خانه‌های مردم نیازمند و کم‌درآمد را خراب و آنها را سرگردان کرد. به همین جهت، سازمان جدیدالتأسیس نوسازی موظف شد که با تهیه عوامل لازم، در مرحله اول جزئیات برنامه نوسازی را بررسی و با توجه به آن، برنامه اجرایی را تهیه نماید.

آیا تصور می‌کردید برای اجرای برنامه نوسازی شهرها، فقط تأمین اعتبارات و تهیه برنامه‌های تفصیلی کافی بود و شهرداری‌های کشور می‌توانستند پس از به‌دست آوردن اعتبارات مالی لازم، تغییرات اساسی در جهت بهبود وضع شهرها بدهند؟

به‌هیچ وجه؛ تجربه من در مورد شهرهای خوزستان و بعداً آشنا شدن با وضع شهرداری تهران، برایم ثابت کرده بود که برای بهتر کردن وضع شهرداری‌ها فقط داشتن اعتبارات مالی کافی نیست و چه‌بسا هرگاه سیستم اداری شهرداری‌ها تغییر نکند و افراد صلاحیت‌دار کارها را به‌دست نگیرند، صرف داشتن پول، باعث توسعه فساد در دستگاه شهرداری‌ها شده و عملاً نتیجه معکوس گرفته شود. به همین علت بود که به‌موازات اقدام درباره تأمین اعتبارات جدید،

طرح دیگری به منظور تجدید نظر در سیستم اداری شهرها و آموزش کادر فنی، مورد توجه قرار گرفت.

خوشبختانه در وزارت کشور و شهرداری تهران، کارشناسانی وجود داشتند که طی سالهای گذشته در این موارد مطالعه کرده و صاحب نظر بودند. بنابراین، باید ترتیبی فراهم می شد که این افراد بتوانند دانش و تجربیات خود را به تعداد بیشتری از مأمورین شهرداری ها انتقال دهند. البته یکی از راههایی که عنوان می شد این بود که برنامه های تنظیم شود و هر سال تعداد قابل ملاحظه ای از مأمورین شهرداری ها به کشورهای پیشرفته اروپایی برای تحصیل و کسب تجربه اعزام گردند. این طرح در سطح کوچکی در سالهای قبل اجرا شده و با مشکلات متعددی برخورد کرده بود. یکی از مشکلات، موضوع یاد گرفتن زبان بود و دیگر این که کسانی که از این برنامه ها استفاده کرده بودند پس از مراجعت از کشورهای خارج و داشتن عنوان فرنگ رفته، دیگر حاضر نبودند کارهای اجرایی شهرداری ها را قبول کنند بلکه خواستار داشتن عناوینی آن هم در سطح مدیریت بودند و رویهمرفته نتیجه مطلوبی از این طرح ها به دست نیامده بود. به همین جهت، تصمیم گرفته شد که این نوع تعلیمات و تجربه اندوزی در داخل کشور، تأمین شود و در این زمینه قرار شد ده شهر کوچک در منطقه گیلان و مازندران که از لحاظ آب و هوا و داشتن فضاهای سبز و نزدیکی به تهران مناسبتر به نظر می رسید، به عنوان شهرداری های نمونه انتخاب و در حقیقت مرکز آموزش کادر فنی شهرداری های کشور شود و با استفاده از وجود کارشناسانی که در اختیار بودند و اعتبارات موجود، کلیه خدمات شهری در این شهرها به نحوی اصلاح شده و تأمین گردد که افرادی که از شهرستان ها برای فراگرفتن امور اداری و فنی مربوط به شهرداری ها به تهران آورده می شدند پس از گذراندن دوره آموزشی به این شهرداری های نمونه اعزام شوند و مدتی با کار کردن در این نقاط و در محیطی که از لحاظ زندگی برای آنها ناآشنا نیست، چنان کارآمد شوند که پس از مراجعت به محل خود، بتوانند بلافاصله مسؤولیت اموری را که به آنها محول خواهد شد، عهده دار شوند.

سرپرستی این کار به عهده آقای دکتر پرویز خبیر که از مدیران سازمان برنامه بود و برای تصدی سمت معاون طرح و بررسی های وزارت کشور به این وزارتخانه منتقل شده بود، و اگذار گردید و آقای داریوش پیرنیا نیز به سمت مسؤول اجرای این طرح انتخاب شد و در ظرف چند ماه ده شهر مورد نظر با موافقت استانداران مربوطه انتخاب گردید و برنامه بهبود و اصلاح وضع آنها با سرعت هرچه تمامتر آغاز شد و کلاسهای آموزش تئوری نیز با همکاری وزارتخانه های



مختلف و دانشگاه تهران دائر گردید و دسته اول کارآموزان شهرداری در این کلاسها شروع به تحصیل کردند. علاوه بر این، با اداره املاک پهلوی مذاکره شد که دوست هکتار از اراضی منطقه رامسر را در اختیار شهرداری رامسر بگذارند که به عنوان مرکز تهیه نهال گل و درختان زینتی برای سایر شهرها مورد استفاده قرار گیرد. این بود برنامه‌ای که برای تأمین کادر اداری و فنی شهرداری‌ها در پیش گرفته بودیم.

**شنیدم وقتی شما در وزارت کشور بودید، می‌خواستند عمارت هشت‌بهشت را در اصفهان خراب کنند و شما جلو آن را گرفتید. جریان چه بود؟**

روزی یکی از دوستان من اظهار داشت که یکی از بستگان او شکایتی دارد که جا دارد حرف او شنیده شود. قرار شد من شخصاً آن شخص را ببینم. خانم محترمی بود که اظهار می‌کرد ملک موروثی در اصفهان دارند که از بناهای تاریخی است و شهرداری اصفهان با پشتیبانی استاندار در صدد هستند برای ادامه یک خیابان عریض شرقی - غربی این بنا را که در نوع خود منحصر به فرد می‌باشد و جایگزین ندارد، خراب کنند و مسأله آن موضوع قیمت نیست زیرا اصولاً نمی‌توان برای چنین اثر تاریخی قیمت‌گذاری کرد. لذا تقاضای ما فقط این است که هیأتی از تهران که تحت تأثیر شهردار و استاندار نباشد، به محل اعزام شده و موضوع را رسیدگی کنند. چون پیشنهاد معقول به نظر می‌رسید، من رئیس اداره فنی امور شهرداری‌ها را که گفته می‌شد مهندس صاحب‌نظر و صلاحیت‌داری است، برای این کار انتخاب کردم و از او خواستم که فوراً به اصفهان عزیمت کرده و گزارش امر را مستقیماً نزد من ارسال دارد.

ایشان روز بعد به اصفهان رفت و پس از مراجعت، به دفتر من آمد و گزارش داد که نظر شهرداری و استانداری درست است و این خیابان شرقی - غربی که چندین سال است در دست اقدام بوده و اراضی و ساختمانهایی در مسیر آن خریداری شده و تسطیح گردیده برای سبکتر شدن ترافیک در اصفهان ضرورت کامل دارد. بنابراین من هم باید مطلب را تمام شده تلقی می‌کردم. ولی اتفاق جالبی افتاد. از تشریفات دربار اطلاع دادند که چون عبدالرحمن عارف رئیس دولت انقلابی عراق که مهمان شاهنشاه می‌باشد قرار است از اصفهان بازدید نماید. بنابراین، طبق اوامر همایونی مقرر شده است که وزیر کشور نیز ایشان را همراهی کند. به همین جهت روز بعد به همراه ایشان و هیأت مهمانداران، به اصفهان رفتم. پس از بازدید شهر و بناهای تاریخی و صرف نهار، قرار بود ایشان دو سه ساعتی استراحت کرده و عصر به تهران مراجعت

کنیم. در فاصله این چند ساعت که من کاری نداشتم، فکر کردم بدون اطلاع آقای استاندار و شهردار از این خیابانی که درباره اش صحبت شده بود و بنای «هشت‌بهشت» دیدن کنم چون این بنا در فاصله کمی از هتل شاه‌عباس که محل اقامت ما بود قرار داشت. وقتی به آنجا رسیدم، متوجه شدم که خیابان احداث شده درست تا پای دیوار این عمارت رسیده است و برای ادامه آن، به طور مستقیم ناچار به خراب کردن آن می‌باشند. خوشبختانه سرایداری در این ساختمان حضور داشت که بعد از این که من خودم را معرفی کردم، در را باز کرد و راهنمایی کرد که من از این بنای باشکوه بی‌نظیر که باید گفت از شاهکارهای معماری دوران قاجار می‌باشد، دیدن کنم. حیرت کردم که چه موضوعی باعث شده است که استاندار و شهردار و رئیس اداره فنی وزارت کشور که مهندس آرشیتکت بود، به خراب کردن این میراث فرهنگی با ارزش حکم دهند. بنابراین، در همانجا به استانداری و شهرداری ابلاغ کردم که مجاز نیستند هیچگونه اقدامی در این باره انجام دهند تا این که وزارت فرهنگ و هنر و انجمن آثار باستانی موضوع را مورد بررسی قرار دهند و خوشحالم که دخالت مؤسسات مذکور، این بنا را از نابودی نجات داد و اینک تحت مراقبت و حفاظت می‌باشد. البته پس از مراجعت به تهران، به خدمت آن آقای مهندس در وزارت کشور خاتمه داده شد و پس از مدت کوتاهی، آن آقای استاندار نیز از کار برکنار گردید.

### آیا استانداران دیگری هم بودند که به دلایل دیگر برکنار شده و یا تغییر سمت پیدا کنند؟

عده قابل ملاحظه‌ای از استانداران تغییر سمت پیدا کردند ولی علت آن این بود که به طور کلی تغییر سیاستی در مورد نحوه انتخاب استانداران پیدا شده بود به این معنا که در گذشته که مسائل امنیتی و ناآرامی در بعضی از استانها وجود داشت برای نشان دادن قدرت دولت مرکزی و برقراری آرامش در منطقه، یکی از امرای ارتش را به عنوان استاندار به محل اعزام می‌داشتند تا آنها به علت داشتن تجربیات ارتشی و شخصیت نظامی خود، کلیه نیروهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی را هماهنگ کرده و در خواباندن غائله و سرکوب یاغیان اقدام نمایند و به تدریج موضوع انتصاب امرای ارتش به مقامات استانداری حتی با نبودن مسائل امنیتی مرسوم شده بود و امرایی که به سن بازنشستگی می‌رسیدند برای داشتن سمت و مقام در صدد تصدی سمت‌های استانداری و فرمانداری کل بودند و عده‌ای از آنان نیز موفق می‌شدند به طوری که در زمانی که من به وزارت کشور رفتم، تعداد هشت امیر پیشین ارتش در پست‌های استانداری و

فرمانداری کل اشتغال داشتند و اغلب آنها با رؤسای سازمانهای کشوری درگیر بودند. زیرا ارتشیان برحسب خوی نظامیگری و تعلیماتی که دیده‌اند دارای دیسپلین قوی بوده و عادت به گرفتن دستور از مقام بالاتر و دستور دادن به مقام زیر دست دارند و این روش کار در دستگاههای دولتی به آن شدت قابل اجرا نیست و در عمل مشکلاتی ایجاد می‌کند.

در دورانی که مأمورین عالی‌رتبه دولت فقط مسؤول برقراری نظم و آرامش در منطقه بودند و دولت برنامه‌های عمرانی متعدد نداشت، مأمورین سازمانهای اداری در استانها و شهرستانها اغلب کارمندان سطح پائین وزارتخانه‌ها بودند و وظایف محدودی از نظر جمع‌آوری مالیات و یا کارهای پست و تلگراف و پرداخت حقوق کارکنان و امثال آن داشتند و به استاندار و مقامات ارتشی به‌عنوان پشتیبان و نگهدارنده امنیت و آرامش نگاه می‌کردند و دستورات آنها را بدون چون و چرا قبول می‌کردند. ولی در سالهای ۱۳۴۰ ش. / ۱۹۶۱ م. وضع به کلی تغییر پیدا کرده بود. کشور از آرامش و امنیت کامل برخوردار بود و در هر گوشه مملکت، کارهای عظیم عمرانی جریان داشت که توسط افراد تحصیلکرده و مجرب اداره می‌شد و کلیه برنامه‌ها باید در چارچوب قوانین و مقررات و با رعایت اعتبارات تصویب شده به مرحله اجرا درمی‌آمد و دیگر امکان نداشت که یک روز صبح، مثلاً آقای استاندار رئیس اداره را احضار کند و به او دستور دهد که تمام بولدوزرهای راهسازی را به فلان شهر برای تسطیح خیابان بفرستد. در سابق هرگاه این گونه امور پیش می‌آمد، رؤسای اداره مربوطه دستور استاندار را اجرا می‌کردند زیرا چاره‌ای نداشتند و قانون و مقررات در محل، دستور استاندار یا والی بود. ولی در زمانی که داریم درباره آن صحبت می‌کنیم، رؤسای ادارات، مأمورین عالی‌رتبه‌ای بودند که زیر بار چنین نوع دستوراتی نمی‌رفتند و به‌ناچار درگیری با استانداری شروع می‌شد و موضوع به تهران منعکس می‌گردید و در حقیقت هیچ یک از طرفین درگیری مقصر نبودند و هرکدام بر اساس شیوه و روش کاری که با آن آشنایی داشتند، انجام وظیفه می‌کردند.

به هر حال، چون این گونه اختلاف نظرها در بیشتر استانها وجود داشت و بخصوص در استان خراسان که تیمسار سپهبد باتمانقلیچ رئیس سابق ستاد ارتش با سمت استاندار و نایب‌التولیه استان قدس رضوی انجام وظیفه می‌کرد و اختلافات ایشان با آقای جواد شهرستانی مسؤول سازمان آب و برق و همچنین برادر ایشان که مدیر کل آموزش و پرورش خراسان بود و هر دو از پشتیبانی حزب ایران نوین برخوردار بودند، به صورت زنده‌ای درآمده بود، موضوع، حضور اعلیحضرت گزارش شد و به عرضشان رساندم که حالا که در سراسر کشور برنامه‌های عمرانی

در حال پیشرفت است و استاندارها به عنوان نماینده پادشاه و نفر اول دولت در استان پرچمدار این برنامه می باشند، آیا بهتر نیست برای صاحب منصبان بازنشسته، سمت های دیگری در نظر گرفته شده و به جای آنان افراد واجد شرایط و با انرژی و صلاحیت داری انتخاب شوند تا این سمت ها فقط جنبه تشریفاتی نداشته باشد؟ فرمودند نظر ما هم صد در صد همین است. شما بررسی کنید و اگر لازم هست تغییری در روش انتخاب استاندارها بدهیم.

من موضوع را به اطلاع نخست وزیر ساندم و با موافقت ایشان در ظرف دو ماه لیستی از افراد متعددی که واجد شرایط به نظر می رسیدند، تهیه شد. مانند دکتر غلامرضا کیانپور معاون وزارت اقتصاد ملی، دکتر قاسم معتمدی معاون وزارت بهداری، مهندس یمین افشار رئیس سازمان برق ایران و کسانی از این قبیل که آشنایی به نحوه کار دولت و برنامه ریزی داشتند و از لحاظ تحصیلات، دانش کار، تجربه و خوشنامی مورد توجه بودند. البته لیست نهایی کاندیداها با افرادی که در ابتدا مورد نظر قرار گرفته بودند، تفاوت کلی داشت ولی به هر حال، اهمیت قضیه در این بود که سمت استانداری از صورت مقامی که فقط جنبه تشریفاتی داشته و محلی برای استراحت و گذراندن دوران بازنشستگی باشد، خارج شده بود و کسانی که به این سمت انتخاب می شدند می دانستند که باید تمام امکانات خود را در جهت کمک به سازمانهای استان و پیش بردن برنامه های عمرانی و رفاهی به کار بندند و این نحوه انتخاب از آن تاریخ به بعد مبنای کار قرار گرفت.

البته در تمام این مدت، موضوع گذراندن لوايح مربوط به قانون انجمن های شهر و انجمن های استان و شهرستان در کمیسیونهای مختلف، پی گیری می شد و تا آخر سال تقریباً مراحل نهایی خود را طی می کرد.

در پایان سال، برای استفاده از تعطیلات عید و معاینات طبی، چند هفته ای به اروپا رفتم و یک روز صبح که هنوز نیمه خواب بودم، دوست همیشه مهربان و بزرگوام آقای اردشیر زاهدی که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، تلفن کرد و پس از احوالپرسی، سؤال کرد آیا مایلی به پستی که من قبلاً در آنجا بودم (منظورشان سفارت ایران در آمریکا بود) بروی؟ جواب دادم اگر دستور اعلیحضرت است، با کمال افتخار قبول می کنم ولی هرگاه نظر خودم را بخواهند ترجیح می دهم در جایی که هستم باقی بمانم و کارهای اساسی را که شروع کرده ام به جایی برسانم؛ و به این صورت صحبت ما به پایان رسید و با هم خداحافظی کردیم. چند روز بعد که در حال مراجعت به تهران، در رم توقف کوتاهی داشتم، دکتر عزت الله عاملی که در آن زمان معاون

وزارت کشور بود تلفن کرد و اظهار داشت امروز در وزارت خارجه بودم و شنیدم شما برای تصدی پست سفارت، به واشنگتن خواهید رفت و خواستم تبریک بگویم. سؤال کردم آیا آقای نخست‌وزیر اطلاع دارند؟ جواب داد خیر. بلافاصله به آقای هویدا تلفن کردم و تمام مذاکرات با آقای اردشیر زاهدی را برایشان بازگو کردم. ایشان گفتند من اطلاعی ندارم ولی این موضوع مسلماً به علت مرحمت اعلیحضرت به تو است و الان در حال رفتن به حضور شاهنشاه هستم و خواهم پرسید و نتیجه را به تو اطلاع خواهم داد. فردای آن روز تلفن کردند و گفتند اعلیحضرت فرمودند اشکالی ندارد. شخص دیگری به واشنگتن اعزام شود.

وقتی به تهران مراجعت کردم، دوستانم که از این جریان اطلاع داشتند مرا سرزنش کردند و گفتند کار درستی نبوده که پیشنهاد سمت جدید را قبول نکرده‌ام زیرا مسلماً اعلیحضرت از این کار عصبانی خواهند شد و نتیجه خوبی برای من نخواهد داشت. به همین جهت در اولین شرفیابی، ماجرا را به‌طور کامل به حضورشان بازگو کردم و دیدم کاملاً برخلاف نظراتی که از طرف دوستانم ابراز شده بود، اعلیحضرت خیلی هم مرا مورد محبت قرار دادند و فرمودند برای ما بسیار جای خوشوقتی است. زیرا در گذشته افراد برای رفتن حتی به کابل، سر و دست می‌شکستند و واسطه می‌تراشیدند و حالا شما واشنگتن را هم رد می‌کنید. به هر حال، این موضوع گذشت ولی دوست عزیز و بزرگوارم آقای اردشیر زاهدی تا مدت‌ها از من دلخوری داشتند که چرا موضوع را به نخست‌وزیر خبر داده‌ام در حالی که من وظیفه خود می‌دانستم که اقدامی بدون اطلاع رئیس دولت انجام ندهم.

در این سال، محمدرضاشاه در اوج قدرت قرار داشت. کلیه گرفتاریهای سالهای اولیه سلطنت و مشکلات سیاسی و اقتصادی پشت سر گذاشته شده بود. برنامه‌های انقلاب سفید چنان حرکت و جنبشی در تمام شئون مملکت به وجود آورده بود که در ده سال قبل از آن حتی خوشبین‌ترین اشخاص انتظار آن را نداشتند. هفته‌ای نبود که سران یکی از کشورها برای جلب حمایت و دوستی شاهنشاه به ایران نیاید و کمتر کشوری بود که تقاضای بازدید از شاهنشاه و شهبانو را نداشته باشد. تمام مخالفین داخلی سرکوب شده بودند و مملکت از امنیت و آرامش کامل برخوردار بود ولی خواص می‌دانستند که تمام این پیشرفت‌ها و امنیت، به وجود شخص محمدرضاشاه بستگی پیدا کرده است و هرگاه سانحه‌ای برای پادشاه اتفاق بیفتد تمام مملکت دچار اغتشاش و هرج و مرج خواهد شد و عقل سلیم حکم می‌کند که باید پیش‌بینی هرگونه واقعه‌ای را کرد بخصوص این که چند بار نیز به جان پادشاه سوء قصد شده بود و نجات یافتن

ایشان بیشتر به معجزه شباهت داشت. به هر حال، شنیده می‌شد که فکریهایی در جهت یافتن جانشینی برای به دست گرفتن زمام امور در روز مبادا در جریان است. در چنین اوضاع و احوالی بود که از نخست‌وزیری اطلاع دادند تا در جلسه‌ای شرکت کنم.

این جلسه تحت ریاست نخست‌وزیر با شرکت آقایان عبدالله انتظام و وزیر مشاور و آقایان مهندس شریف امامی و مهندس عبدالله ریاضی رؤسای مجلسین سنا و شورای ملی تشکیل شد. آقای هویدا به اطلاع شرکت کنندگان رساندند که در اجرای اوامر همایونی طرحی برای انتصاب علیاحضرت شهبانو به عنوان نیابت سلطنت تهیه شده است که در این جلسه مطرح می‌شود تا آقایان هرگاه نظری داشته باشند اعلام کنند و از آقای دکتر ناصر یگانه وزیر مشاور خواستند که طرح مربوطه را قرائت کنند. مفاد طرح از این قرار بود که هرگاه قبل از آنکه والا حضرت ولیعهد به سن بیست‌سالگی برسند سانحه‌ای برای شاهنشاه پیش آید، علیاحضرت شهبانو تا زمان رسیدن والا حضرت ولیعهد به سن قانونی، زمام امور را تحت عنوان نایب‌السلطنه به دست خواهند گرفت.

آقایان رؤسای مجلسین هر کدام سؤالات و نظراتی را عنوان کردند و اظهار نظر شد که تصویب چنین امری احتیاج به اصلاح قانون اساسی دارد که آن نیز باید در مجلس مؤسسان انجام گیرد. بنابراین باید مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان را فراهم کرد. پس از مذاکراتی که در این باره شد، مقرر گردید چون انتخابات مجلس شورای ملی و مجلس سنا در پیش می‌باشد لذا بهتر است که انتخابات مجلس مؤسسان نیز همزمان با آنها برگزار شود و وزارت کشور ترتیب انجام این کار را بدهد.

## انتخابات در ایران

حالا که موضوع انتخابات پیش آمد، ممکن است به طور کامل جریان برگزاری انتخابات را توضیح دهید. زیرا این موضوع بیش از هر مطلب دیگر مورد توجه مردم می‌باشد چون همیشه در پشت ظاهر این قضیه، جریان‌های دیگری نیز اتفاق افتاده است.

مطمئنم هر توضیحی بدهم شک و تردید مردم در مورد نتیجه انتخاباتی که در زمان من انجام شد، برطرف نخواهد گردید. این مطلب هم غیر عادی نیست زیرا اصولاً موضوع انتخابات مجلس در مملکت ما یک پدیده تازه است که بعد از صدور فرمان مشروطیت در زمان

مظفرالدین شاه، در صحنه سیاسی ایران پیدا شده و اگر به عقب برگردیم می بینیم که از ابتدای تاریخ ایران، یعنی بیش از هفت هزار سال پیش، اداره مملکت به دست سلطان فرمانروای خودرأی و مطلق العنانی بود که با زور و قدرت تمام منویات خود را به ملت تحمیل می نمود و لزومی به شور و مشورت و رأی ملت نمی دید. حتی بعد از صدور فرمان مشروطیت و به وجود آمدن مجلس در دوره هایی که گفته می شود تا اندازه ای انتخابات به صورت خوبی انجام گرفت، نحوه اجرای آن با نحوه ای که امروز در دنیا متداول است کاملاً متفاوت بود و بعد از آن نیز همیشه نظر پادشاه و یا دولت در مورد انتخاب افراد، ملاک عمل قرار می گرفت و مردم می دیدند که رأی دادن و یا رأی ندادن آنها اثری در انتخاب و کلاهی مجلس ندارد و عملاً بازیچه دست دولت ها می باشند. بنابراین نسبت به اصل موضوع انتخابات بی تفاوت شده بودند و آن را نمایشی می دانستند که هرچند وقت یک بار از طرف دولت به راه می افتد و دستگاہی به نام مجلس شورای ملی تشکیل می شود و به خواسته های پادشاه و یا دولت جنبه قانونی می دهد. این باور عمومی هنوز هم از بین نرفته و تصور نمی کنم تا زمانی که تمام ارکان دموکراسی در کشور ما بطور صحیح پا نگیرد و موضوع تفکیک قوا و ایجاد دادگستری مستقل به نحوی که در کشورهای پیشرفته وجود دارد برقرار نشود بتوان این نحوه فکر را در مورد انتخابات از بین برد. به همین جهت اطمینان دارم توضیحات من نیز با سوء ظن و شک و تردید مواجه خواهد شد و مورد قبول قرار نخواهد گرفت. به هر حال برای ضبط در تاریخ و استفاده کسانی که علاقمند به موضوع باشند بدون پرده جریاناتی را که من شخصاً مسؤول و یا شاهد آن بودم و از آن اطلاع داشتم برای شما بازگو می کنم ولی مسلماً جریانات دیگری در کنار این مسائل در مورد انتخاب نامزدهای انتخاباتی وجود داشته است که دیگرانی که مسؤول بوده اند باید درباره آن توضیح بدهند.

حالا برویم بر سر مطلب اصلی یعنی نحوه برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی، مجلس سنا و مجلس مؤسسان آن دوره.

یک روز اطلاع دادند که جلسه ای در کاخ نیاوران در حضور شاهنشاه تشکیل خواهد شد و دستور جلسه مذاکره درباره انتخابات آینده خواهد بود. شرکت کنندگان در این جلسه، عبارت بودند از آقای هویدا نخست وزیر، آقای عطاءالله خسروانی دبیر کل حزب ایران نوین، آقای پروفیسور یحیی عدل دبیر کل حزب مردم و من به عنوان وزیر کشور.

در ابتدای جلسه، آقای هویدا به عرض رساندند که چون انتخابات مجلسین شورای ملی و سنا در پیش است و باید احزاب خودشان را آماده کنند لذا آقایان شرفیاب شده‌اند تا شاهنشاه نظریاتشان را در این مورد بیان فرمایند.

اعلیحضرت فرمودند که ما در مورد انتخابات نظر خاصی نداریم و انتخابات آزاد است و هر کسی می‌تواند شرکت کند و البته احزاب باید سعی کنند کاندیداهایی را معرفی نمایند که مورد قبول مردم بوده و رأی بیاورند و رو به من کردند و فرمودند وزارت کشور امین صندوق است و باید دقت کند که انتخابات در کمال آزادی انجام گرفته و مردم رأی خود را بدون مزاحمت در صندوق بریزند. آقای نخست وزیر گفتند احزاب خودشان را برای شرکت در انتخابات آماده کرده‌اند ولی البته قدرتشان در نقاط مختلف متفاوت است و هرچند برای تمام حوزه‌های انتخابیه کاندیدا معرفی خواهند کرد ولی به طوری که آقایان اظهار می‌دارند، حزب ایران نوین حد اکثر در حدود ۱۸۰ نفر کاندیدای زمینه‌دار در حوزه‌های مختلف دارد و کاندیداهای قوی حزب مردم بیش از سی الی سی و پنج نفر نیست. حزب پان ایرانیست نیز بیش از پنج کاندیدا نخواهد داشت. حال اگر اجازه بفرمایید آقایان خسروانی و پروفیسور عدل اسامی کاندیداهای خودشان را به عرض برسانند. اعلیحضرت فرمودند مانعی ندارد.

در ابتدا آقای خسروانی اسامی کاندیداهای حزب ایران نوین را یکایک خواندند و سپس آقای پروفیسور عدل اسامی کاندیداهای خودشان را قرائت کردند. ضمن شنیدن اسامی کاندیداهای اعلیحضرت فقط در مورد دو تن از کاندیداهای حزب مردم اظهار نظر منفی کردند یکی آقای هلاکو رامبد و دیگری دکتر باقر شریعت. در مورد آقای رامبد، آقای هویدا و من به عرض رساندیم که مسلماً مخالفین ایشان سعایت کرده و گزارش منفی به عرض رسانده‌اند زیرا ایشان یکی از افراد شایسته و صلاحیت‌دار و وطن‌پرست هستند که در حوزه انتخابی خود تلاش، مقبولیت عامه داشته و نماینده طبیعی محل می‌باشد. در مورد دکتر شریعت هم من به عرض رساندم که از دوران تحصیل در دانشکده با ایشان آشنایی داشته و می‌دانم که مدتی هم عضو حزب توده بود ولی فردی است وطن‌پرست و روشنفکر که در محل زادگاه خود یعنی گناباد که مرکز درویشان می‌باشد دائماً با جهل و خرافه‌پرستی در مبارزه بوده در حقیقت به حزب توده پناه برده و در اولین فرصت از حزب توده جدا شده و یکی از بهترین نشریه‌های مترقی و پیشرو یعنی «تهران اکونومیست» را منتشر می‌کند. اعلیحضرت با شنیدن توضیحات من قانع شدند. در پایان جلسه فرمودند رئیس ایل نقشبندی کردستان عریضه‌ای نوشته است که امام مردوخ مرد



وطن پرستی است و در میان مردم زمینه دارد و تقاضا دارند دولتی‌ها مزاحم او نشوند و دوم این که شنیده‌ام خواهر اردشیر زاهدی هم به علت سوابق پدرش در همدان و ارتباطات فامیلی، زمینه مساعدی برای وکیل شدن دارد ولی چون یک زن است ممکن است برایش مزاحمت ایجاد کنند. به‌هرحال وظیفه دولت است که مراقبت نماید انتخابات، آزاد و خیلی تمیز انجام بگیرد. پس از شنیدن این اوامر، همگی دست اعلیحضرت را بوسیدیم و مرخص شدیم. البته بدیهی است که وظیفه سنگین به‌راه انداختن یک تشکیلات منظم و کارآمد برای انجام انتخابات تمیز در سراسر کشور به‌عهده وزارت کشور بود و باید عوامل لازم برای اجرای این برنامه تجهیز می‌شد.

در مرحله اول تصمیم گرفته شد که اولاً ترتیبی اتخاذ شود که انتخابات در سراسر کشور در یک روز انجام شود و مانند کشورهای مرفقی نتیجه آن ظرف بیست و چهار ساعت اعلام گردد. این تصمیم در آن زمان حالت یک نوآوری داشت زیرا در سابق رسم بر آن بود که وزارت کشور انتخابات مجلس شورای ملی را منطقه به منطقه در زمانهای متفاوت برگزار می‌کرد و هرگاه کاندیدایی که مورد نظر مقامات عالیه و دولت بودند به دلائلی انتخابشان در یک محل با مشکلاتی برمی‌خورد، می‌توانستند از نقطه دیگری خود را کاندیدا کنند و در ثانی هرگاه در زمان رأی‌گیری که معمولاً چند روز به‌طول می‌انجامد نظر دولت در مورد کاندیداها تغییر می‌یافت، می‌توانستند با تغییراتی در نحوه کار و یا جابه‌جایی مأمورین مربوطه نسبت به انتخاب شدن کاندیداها اعمال نظر کنند. به‌عنوان مثال اگر مشاهده می‌شد فردی که مورد نظر دولت نبوده مورد توجه رأی‌دهندگان قرار گرفته و یا این که عده کثیری از رأی‌دهندگان را به‌وسائل مختلف در اختیار خود گرفته است و شانس موفقیت زیادی دارد کافی بود که با یک تلگراف، فرماندار محل را به‌طور فوری به تهران فراخوانند. این عمل باعث می‌شد که تمام کارهای انتخاباتی در آن حوزه متوقف شود زیرا قانون انتخابات صراحت داشت که حضور فرماندار در شهرستان مربوطه از الزامات امر بوده و در غیبت او انتخابات متوقف می‌شد. بنابراین وزارت کشور می‌توانست بدون هیچ‌گونه محذور قانونی این قدرت خود را اعمال کند و مانع انتخاب شدن آن فرد شود. البته این فقط یکی از راههای قانونی بود و چندین وسیله دیگر نیز وجود داشت که می‌شد از آن به‌نفع یک کاندیدا و یا به‌ضرر او استفاده کرد. بنابراین هرگاه انتخابات سراسر کشور در یک روز انجام می‌گرفت فرصتی به‌دست کاندیداها شکست‌خورده نمی‌داد که به جان دولت بیفتند و بخواهند از نقطه دیگری وکیل شوند. چون دیده شده بود که هرگاه

در یک محل و کیلی انتخاب می‌شد طرفداران کاندیدای مخالف او که قبل از انتخابات برای کاندیدای خود سینه درانده و از هیچ اقدامی خودداری نمی‌کردند بلافاصله بعد از اعلام نام برنده انتخابات از طرف انجمن، کاندیدای خود را رها کرده و به صف مقابل پیوسته‌اند. بنابراین برای حفظ نظم و آرامش کشور در زمان انتخابات به نظر می‌رسید باید کاری کرد که زمان رأی‌گیری و اعلام نام برنده به حد اقل ممکن برسد.

موضوع دومی که مورد توجه واقع شد این بود که در طول زمان انتخابات که حدود شش هفته برآورد می‌شد، ارتباط دائم بین وزارت کشور و تمام حوزه‌های انتخابیه برقرار باشد تا هرگاه مسأله‌ای در هر نقطه از مملکت پیش بیاید بتوان به‌فوریت از آن آگاه شد و اقدامی درباره آن انجام داد چون در آن زمان به‌علت نبودن وسیله ارتباطات فوری، هرگاه واقعه‌ای در یکی از نقاط دورافتاده اتفاق می‌افتاد احتمالاً چند روزی طول می‌کشید تا وزارت کشور از آن آگاه شود. بنابراین برای رفع این مشکل از شهربانی کل خواستم یک نفر افسر کارآزموده در مورد مخابرات معرفی نمایند. از طرف شهربانی کل، سرکار سرهنگ جعفری که افسری شریف، تحصیلکرده و وطن‌پرست بود، برای سرپرستی امور ارتباطات معرفی شد (این افسر رشید که بعدها به درجه سرلشکری رسید، در زمان انقلاب تیرباران شد).

در ساختمان مرکزی وزارت کشور نیز سالن بزرگی برای نصب دستگاههای مخابراتی و خدمات مربوط به امور ارتباطات اختصاص داده شد. و با مذاکره با ارتش، ژاندارمری و وزارت پست و تلگراف، ترتیبی برقرار گردید که در طول مدت انتخابات کلیه این سازمانها با مرکز ارتباطات وزارت کشور همکاری داشته و مأمورین آنها دستورات سرهنگ جعفری را با رعایت تقدم، اجرا نمایند و به این صورت تمام وسائل ارتباطی مملکت در اختیار وزارت کشور قرار گرفت و می‌شد تا حدی اطمینان داشت که هرگاه در هر نقطه اتفاقی بیفتد در حد اقل مدت، وزارت کشور از آن آگاهی داشته باشد. برای انجام امور رأی‌گیری نیز طبق قانون تصریح شده بود که پس از اعلام برگزاری انتخابات از طرف وزارت کشور، فرمانداران در هر حوزه انتخابیه، موظفند طبق تشریفات نه نفر از افراد معتمد محل را دعوت نمایند تا انجمن نظارت آن حوزه را تشکیل دهند. این هیأت از تاریخی که رسماً تشکیل می‌شود، دارای اختیارات کامل بوده و تصمیمات آنها جنبه رسمی دارد و تنها انجمن است که می‌تواند در مورد برنده انتخابات، اتخاذ تصمیم نماید و بعد از اعلام برنده و رسیدگی به شکایات، خاتمه انتخابات را اعلام نموده و پس از معدوم کردن آراء قرائت‌شده به کار خود خاتمه دهد.

با این صورت برای اجرای صحیح انتخابات و جلوگیری از تقلب، نحوه تشکیل انجمن‌ها در هر حوزه انتخابیه، از الزامات اولیه است زیرا چنانچه طرفداران هر کاندیدا در انجمن اکثریت داشته باشند، می‌توانند از راههای مختلف، انتخابات را به نفع کاندیدای مورد توجه خود بگردانند.

با توجه به این موضوع، به فرمانداران دستور داده شد که در موقع انتخاب معتمدین محل، سه نفر از طرفداران هر حزب را در نظر گرفته و سه نفر هم از افراد کاملاً بی‌طرف، به مسؤولیت شخص فرماندار انتخاب شوند تا چنانچه هر یک از طرفداران دو حزب «ایران نوین» و «مردم» بخواهند اعمال نفوذی در جریان کارها بکنند، طرف مقابل فرصت داشته باشد که اعتراض کرده و مانع اعمال نفوذ آنها بشود. علاوه بر آن، تعداد قابل ملاحظه از کارکنان وزارت کشور در نظر گرفته شدند که به‌عنوان بازرس انتخاباتی به حوزه‌های انتخابات مراجعه کرده و از جریانات مختلف، وزارت کشور را مطلع سازند. البته چون به‌موجب قانون پس از تشکیل انجمن، رأی دهندگان یک ماه فرصت داشتند تا کارت الکترا ل دریافت دارند، بنابراین، فرصت بود که در این مدت کار انجمن‌ها زیر نظر قرار گیرد تا اگر در ترکیب آن غفلی شده بود اصلاح شود. در این مورد باید توجه شود که اصولاً دادن کارت الکترا ل، یک پدیده جدید بود که از زمان اعلام برنامه انقلاب سفید به مرحله عمل درآمده بود و قبل از آن در هر انتخاباتی که انجام می‌شد پس از تشکیل انجمن‌های انتخاباتی توسط وزارت کشور و اعلام روز رأی‌گیری، مردم می‌توانستند با در دست داشتن یک شناسنامه که در آن زمان‌ها غالباً فاقد عکس صاحب آن بود به چندین حوزه رأی‌گیری مراجعه کنند و رأی خود را به صندوق بیندازند یعنی یک نفر می‌توانست به تعداد حوزه‌های رأی‌گیری رأی بدهد. فقط در دوران نخست‌وزیری آقای دکتر مصدق برای جلوگیری از تقلب که رأی دهندگان نتوانند بیش از یک بار و با یک شناسنامه رأی دهند، ترتیبی اتخاذ شده بود که شناسنامه‌های ارائه‌شده را مهر کرده و با مرکبی که به آسانی پاک نمی‌شد، انگشت رأی‌دهندگان را سیاه کنند. با برقراری مقررات مربوط به گرفتن کارت الکترا ل در ظرف یک ماه، انجمن‌ها فرصت کافی داشتند که درباره مشخصات رأی‌دهندگان دقت بیشتری کرده و اطمینان حاصل کنند که ارائه‌کننده شناسنامه شخص حقیقی بوده و در حوزه انتخاباتی اقامت دارد و به این صورت روز رأی‌گیری، رأی دادن با سرعت بیشتری انجام‌پذیر باشد و تعداد آرا نیز برابر تعداد رأی دهندگان باشد.

بدیهی است برای فراهم کردن وسائل کار از جمله تهیه کارت‌های الکترال و فرم‌ها و دفاتر و سایر خدمات متعددی که لازمه اجرای چنین برنامه عظیمی در سراسر کشور در یک روز بود، باید اقدامات وسیعی صورت می‌گرفت. بدین جهت همکاران من در وزارت کشور تحت سرپرستی یکی از لایق‌ترین صاحب‌منصبان این وزارتخانه به نام آقای قدرت‌الله خدایاری که سمت مدیر کل انتخابات را به عهده داشت، زحمات شبانه‌روزی کشیدند تا مقدمات برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی، مجلس سنا و مجلس مؤسسان در یک روز فراهم شود.

**آیا هر کس می‌توانست خودش را کاندیدا بکند بدون این که عضویت یکی از دو حزب ایران نوین و مردم را داشته باشد؟**

مسئلاً؛ چون هیچ گونه منع قانونی در این باره وجود نداشت مگر این که عضویت حزب غیر قانونی توده را داشته باشد که در این صورت مأمورین امنیتی با او برخورد می‌کردند؛ ولی برای سایر افراد فقط رعایت چند شرط ساده که در قانون تصریح شده بود مانند تابعیت ایرانی و سلامت روانی و نداشتن سوء پیشینه از قبیل دزدی و قاچاق و امثالهم و در غیر این صورت کسی نمی‌توانست جلو کاندیدا شدن فردی را بگیرد.

**آیا تعداد زیادی خارج از کاندیداهای دو حزب داوطلب شرکت در انتخابات شدند؟**

بسیار محدود. زیرا اولاً کاندیدا شدن برای شرکت در انتخابات، هزینه زیاد دارد و باید وسائل زیادی در اختیار فرد داوطلب باشد تا بتواند مقدمات کار را فراهم سازد. ثانیاً باور عمومی این بود که انتخابات یک عمل نمایشی است که توسط دولت کارگردانی می‌شود و هرکس را که دولت بخواهد، انتخاب خواهد کرد و کسانی که مورد توجه دولت نباشند بی‌جهت فعالیت کرده و وقت خود را تلف می‌کنند. اظهارات مقامات دولتی درباره آزادی انتخابات مورد قبول کسی قرار نمی‌گرفت و حتی کسانی که خودشان مسؤول گرداندن انتخابات بودند مانند استانداران، فرمانداران و مدیران وزارت کشور نمی‌توانستند باور کنند که انتخابات آزاد است و هر کس بتواند رأی بیشتری بیاورد انتخاب خواهد شد و به لطائف‌الحیل متوسل می‌شدند که از من دریابورند که نظر دولت بر انتخاب چه شخصی است؟ حتی تا یک روز قبل از انتخابات بعضی از استانداران که از دوستان قدیمی و شخصی من بودند با اصرار می‌گفتند که لطفاً در گوش ما بگویید قرار است چه کسانی از منطقه ما انتخاب شوند و وقتی جواب می‌شنیدند که

اعلیحضرت فرموده‌اند انتخابات آزاد است و وزارت کشور امین صندوق بوده و نباید هیچ گونه دخالتی در مورد کاندیداها بکند، در ظاهر قبول می‌کردند ولی از نگاهشان معلوم بود که باور ندارند.

در چنین اوضاع و احوالی بدیهی است وقتی کاندیداهای انفرادی می‌دیدند که قسمت اعظم امکانات در اختیار حزب ایران نوین بوده و قسمتی هم به دست حزب مردم است و نخست‌وزیر و اکثریت اعضای کابینه عضو حزب می‌باشند، طبیعتاً قدم به پیش نمی‌گذاشتند و عملاً از شرکت در انتخابات خودداری می‌کردند.

این روشن است که بالاخره کسانی بودند که پایگاه محلی داشتند مانند دکتر مظفر بقائی در کرمان و دو حزب ایران نوین و مردم از موقعیت اجتماعی او آگاهی داشتند. آیا او هرگز اظهار علاقه‌ای کرده بود که در انتخابات شرکت کند و دولت به طریقی او را منصرف کرده باشد؟ آقای دکتر مظفر بقائی شخص شناخته شده و پایه‌گذار حزب زحمتکش ایران بود و همه او را می‌شناختند. ولی من به یاد ندارم که اصلاً نام ایشان در مورد انتخابات مطرح شده باشد؛ حالا اگر حیثاً مقامات امنیتی به‌طور محرمانه ایشان یا اشخاص دیگری را منصرف کرده باشند امری است علیحده و من از آن اطلاعی ندارم ولی به‌طور قاطع می‌توانم بگویم که هیچ دستوری وجود نداشت که جلو کسی گرفته شود.

به‌هرحال، تاریخ برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی، مجلس سنا و مجلس مؤسسان اعلام شد و احزاب نیز کاندیداهای خود را برای هر حوزه اعلام کردند.

روزی آقای هلاکو رامبد قائم‌مقام دبیر کل حزب مردم از من وقت خواستند که به‌اتفاق آقای محسن موقر نماینده خرمشهر و مدیر روزنامه مهر ایران که در واقع روزنامه رسمی حزب مردم بود، به دفتر من بیایند. قرار لازم گذاشته شد و آقایان تشریف آوردند. پس از تعارفات، آقای رامبد اظهار داشتند آقای موقر در نظر دارند برای احراز نمایندگی مجلس از اندیمشک کاندیدا شوند و چون تمام منطقه اندیمشک و دزفول محل فعالیت سازمان آب و برق خوزستان می‌باشد و کارکنان این سازمان و سایر مأمورین از شما حرف‌شنوی دارند تقاضایشان این است که از ایشان حمایت کنید و از دوستان و همکاران سابقتان بخواهید که برای انتخاب شدن آقای محسن موقر فعالیت نمایند.

جواب دادم فامیل موقر در خوزستان سوابق طولانی داشته و کمتر کسی است که با نام موقر آشنایی نداشته باشد. عموی ایشان رئیس اتاق بازرگانی خرمشهر است. خود ایشان نیز نماینده

مجلس و مالک شرکت توزیع آب در اهواز و صاحب امتیاز روزنامه مهر ایران می باشند. بنابراین احتیاج به معرفی و کمک من در منطقه ندارند و کافی است که فعالیت انتخاباتی خود را شروع کنند و به احتمال زیاد با کمک حزب مردم موفق خواهند شد ولی از بابت توصیه من به کارکنان سازمان آب و برق خوزستان، برای انتخاب ایشان، باید عرض کنم که طبق اوامر شاهنشاه مجاز نیستم به هیچ عنوان از هیچ یک از کاندیداها طرفداری کنم و فقط باید با رعایت بیطرفی کامل، جریان انتخابات را سرپرستی کرده و امین صندوق آرا باشم.

روز بعد، برای عرض گزارشات در نوشهر به حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. به محض ورود، اعلیحضرت با تشدد فرمودند «شما به چه حقی به موقر گفته اید که وکیل نمی شود.» من که به هیچوجه انتظار چنین برخوردی را نداشتم با حالت بسیار ناراحت سؤال کردم قربان، چه کسی چنین گزارش دروغی را به عرض رسانده؟ فرمودند عدل (پروفسور عدل دبیر کل حزب مردم). عرض کردم مسلم است به او دروغ گفته اند و تمام جریان مذاکرات با آقای رامبد و موقر و جواب خودم را حضورشان عرض کردم. در چشمانشان خواندم که حقیقت سخنم را قبول فرموده اند و به همین جهت گفتند جواب صحیحی به او داده اید و به همین ترتیب ادامه دهید. عرض کردم قربان، هرچند این نوع گزارش اولین گزارش خلاف است که حضورتان داده اند ولی مسلماً آخرین نخواهد بود. لذا تقاضا دارم اجازه فرمایید از فردا تمام صحبت های من چه در دفتر و چه در تلفن بر روی نوار ضبط شود که جای هیچ گونه شبهه ای باقی نماند. فرمودند مانعی ندارد. انجام دهید.

از روز بعد، یک نفر از تکنیسین هایی را که از سابق با او آشنایی داشتم مأمور کردم که در اتاق مجاور دفتر وزیر، دستگاه های ضبط را گذاشته و کلیه صحبت های تلفنی و مذاکرات با مراجعین را بر روی نوار ضبط نماید. در پایان جریان انتخابات، این دستگاهها برچیده شد و نوارهایی که ضبط شده بود در جای امنی حفظ گردید.

به هر حال ماشین انتخابات به راه افتاده و تب انتخابات همه را گرفته بود و در این زمان شبکه ارتباطی برقرار شده بود. در تمام بیست و چهار ساعت گزارشات مربوط به پیشرفت کار انتخابات و تعداد کارت های کنترل که هر روز برای طرفداران احزاب و سایر افراد صادر می گردید به مرکز گزارش می شد. چون احزاب برای این که حساب کار به دستشان باشد طرفداران خود را دسته دسته به فرمانداری ها که محل کار انجمن ها بود می بردند و کارت کنترل می گرفتند، بنابراین تقریباً معلوم بود که در هر حوزه چه تعداد کارت کنترل برای

طرفداران کدام حزب صادر گردیده و اگر افرادی جدا از گروههای حزبی مراجعه می‌کردند تعداد آنها را تحت عنوان غیر حزبی در گزارش می‌نوشتند. کلیه این گزارشات که از سراسر کشور از طرف فرمانداری‌ها و سایر مأمورین که به نقاط مختلف اعزام شده بودند به مرکز می‌رسید، هر شب تنظیم شده و در چهار نسخه آماده می‌شد که اول وقت هر روز به‌طور محرمانه برای آقای نخست‌وزیر و دبیر کل حزب ایران نوین و دبیر کل حزب مردم و دفتر من ارسال می‌گردید. بنابراین در طول زمان انتخابات هر اتفاقی که در هر نقطه پیش می‌آمد فوراً مورد توجه واقع می‌شد و اقدامی درباره آن صورت می‌گرفت. به‌عنوان مثال، گزارش رسید که فرماندار خرمشهر از حالت بی‌طرفی خارج شده و به‌نفع حزب ایران نوین اقداماتی انجام داده است. بلافاصله پس از رسیدگی و اطمینان از این که گزارش صحیح است، فرماندار خرمشهر تلگرافاً برکنار و فرد بی‌طرفی به‌جای او اعزام شد و نهایت کوشش به‌عمل می‌آمد که وزارت کشور از حالت بی‌طرفی خارج نشود.

یک روز والا حضرت شاهدخت فاطمه تلفن کردند و گفتند یک آقایی هست به‌نام ملک‌یونان که کارهای ساختمانی می‌کند و من این شخص را می‌شناسم. مرد بسیار درست و شایسته‌ای است و خیال دارد وکیل شود و می‌گوید در میان آرامنه زمینه بسیار مناسبی دارد ولی عده‌ای هستند که با او دشمنی دارند و کارشکنی می‌کنند و من فقط می‌خواستم خواهش کنم که شما مراقب باشید که او را اذیت نکنند. من آقای ملک‌یونان را از زمان تحصیل می‌شناختم که جوانی ورزشکار، فوتبالیست و در بین جوانان محبوبیت داشت. به والا حضرت عرض کردم که طبق دستور اعلیحضرت، وزارت کشور مجاز نیست که در مورد کاندیداها دخالتی داشته باشد. اطمینان می‌دهم که اگر آقای ملک‌یونان فعالیت کرده و در میان آرامنه به‌اندازه کافی رأی داشته باشد، مسلماً انتخاب خواهد شد ولی باید بداند که ما نمی‌توانیم برای او رأی تهیه کنیم و او را از صندوق دریاوریم. پس از شنیدن این جواب، والا حضرت فاطمه با حالت عصبانی گفتند خیلی خوب و تلفن را قطع کردند.

در بین آرامنه، جوان دیگری هم بود که تحصیلات خود را در رشته پزشکی در آمریکا انجام داده و به ایران مراجعت کرده بود. این شخص هم که با دکتر شاهقلی وزیر بهداشتی دوستی داشت برای وکیل شدن فعالیت می‌کرد و مانند کاندیداها که در آمریکا می‌خواهند در انتخابات شرکت کنند تبلیغات زیادی به‌راه انداخته بود و هر شب در روزنامه‌ها عکس و نام او دیده

می شد ولی دولت درباره وکیل ارامنه نظر خاصی نداشت و هر کسی را که جامعه ارامنه انتخاب می کرد برای دولت قابل قبول بود.

### منظور شما از دولت، یعنی وزارت کشور یا دستگاههای دیگر مثلا ساواک؟

من از کار ساواک اطلاع نداشتم و اگر هم آنها نظری داشتند به ما نمی گفتند ولی از نظر دولت، مأمور برگزاری انتخابات، وزارت کشور بود و نخست وزیر هم چیزی در این مورد نگفته بود. به هر حال دستور این بود که وزارت کشور بیطرفانه انتخابات را انجام دهد و حالا اگر احیاناً ساواک برای موفقیت بعضی اشخاص در انتخابات، به طور محرمانه کاری کرده باشد، من از آن بی اطلاع هستم.

به هر حال، از آقای ملک یونان دیگر خبری نشد و کارها جریان عادی داشت تا این که چند روز به روز رأی گیری مانده آقای نخست وزیر تلفن کردند و خواستند به فوریت به دفترشان بروم. در موقع ورود به دفتر ایشان، دیدم تیمسار سپهد نصیری رئیس سازمان امنیت و آقای عطاءالله خسروانی دبیر کل حزب ایران نوین نیز در آنجا حضور دارند.

آقای هویدا گفتند تیمسار نصیری اطلاعاتی دارند که نشان می دهد در حوزه انتخابیه اردبیل که در نزدیکی مرز شوروی است پیش بینی می شود که بین طرفداران آقای دکتر عبدالرضا عدل طباطبائی کاندیدای حزب ایران نوین و طرفداران یک کاندیدای محلی که از طرف حزب مردم اعلام شده زد و خوردهای شدید اتفاق بیفتد و احتمال می رود برای برقراری آرامش، تیراندازی شده و کسانی کشته شوند و از این بابت جای نگرانی است. حالا خواستیم بدانیم شما چکار می توانید بکنید و آیا می توانید انتخابات آن نقطه را متوقف کنید؟ تصادفاً من آقای عبدالرضا عدل طباطبائی را می شناختم و از کلاس اول ابتدایی با او بر سر یک میز می نشستیم و با هم دوستی داشتیم. لذا گفتم من الان با او تماس می گیرم و می گویم به فوریت از منطقه خارج شود و وقتی او آنجا نباشد درگیری نخواهد شد و غائله خواهد خوابید.

آقای هویدا و بقیه این راه را پسندیدند و آقای هویدا به تلفنچی دستور دادند پست ژاندارمری محل را بگیرد و وقتی ارتباط برقرار شد من خودم را به افسر نگهبان معرفی کردم و خواستم فوراً آقای عدل طباطبائی را پیدا کنند و بگویند با من تماس بگیرد. آقای هویدا قهوه سفارش دادند و پس از حدود ده دقیقه تلفن زنگ زد و آقای طباطبائی پشت تلفن بود. پس از سلام و علیک به ایشان گفتم من الان در خدمت آقای نخست وزیر هستم و چون نباید در منطقه شما



درگیری بشود، خواهش می‌کنم به فوریت و هرچه زودتر از آنجا حرکت کنید و خارج شوید و بعد فکر دیگری برای شما می‌کنیم. گفت چشم، همین کار را می‌کنم و صحبت ما خاتمه یافت. چند روز بعد رأی‌گیری آغاز شد و از اوایل شب به تدریج نام برندگان از طرف انجمن‌های انتخابات به وزارت کشور می‌رسید و بلافاصله در رادیو تهران اعلام می‌شد. در بین اسامی برندگان انتخابات، نام آقای دکتر عبدالرضا عدل طباطبائی نیز به چشم می‌خورد و به‌نظرم رسید که شاید ساواک در برآورد وضعیت آن منطقه دچار اشتباه شده و اصلاً موضوع احتمال زد و خورد در محل با حقیقت تطبیق نداشته است لذا موضوع را دنبال نکردم.

در همان دو سه روزی که انتخابات انجام شده و نام برندگان اعلام می‌شد یک شب به مناسبتی یک مهمانی رسمی در کاخ و الاحضرت اشرف برگزار می‌شد که من هم شرکت داشتم. بعد از شام، طرفهای ساعت ۱۱ تیمسار هاشمی نژاد فرمانده گارد سلطنتی به من گفتند اعلیحضرت در کاخ سعدآباد منتظر شما هستند و فرموده‌اند فوراً به آنجا بروید. من بلافاصله با اتومبیل به کاخ سعدآباد رفتم و وقتی وارد دفترشان شدم دیدم با حالت عصبانی مشغول قدم زدن هستند و به محض این که وارد شدم با تشدد گفتند کارتان را انجام دادید!! این چه کثافتکاری است؟ من هرچه فکر کردم چه کاری کرده‌ام که باعث این نوع عکس‌العمل شده است چیزی به فکرم نرسید و سؤال کردم قربان در چه موردی؟ فرمودند همین مرده که می‌خواهد وکیل ارمنی‌ها بشود رفیق شاه‌قلی. همین رفقای خودتان. او را بالاخره وکیلش کردید. تازه من متوجه شدم جریان چیست. عرض کردم قربان اولاً هنوز اطلاع ندارم که انتخاب شده باشد و در ثانی رقیب او مورد توجه و الاحضرت شاهدخت فاطمه است و تمام مذاکرات تلفنی با و الاحضرت و جوابی را که به ایشان داده بودم بازگو کردم و اضافه کردم که این آقا مانند آمریکایی‌ها برای خود تبلیغ کرده و به در خانه ارامنه می‌رود و با آنها خوش و بش می‌کند و زمینه فراهم می‌سازد در صورتی که آقای ملک‌یونان با اتکای به توصیه و الاحضرت فاطمه تصور می‌کرده که وکیل خواهد شد. به‌هرحال نه اعلیحضرت در این مورد امری فرموده بودید نه چاکر اطلاع خاصی از وضع هر یک از آنها دارم و برای چاکر چه فرقی می‌کند که وکیل ارامنه چه شخصی بشود و نظر به این که و الاحضرت فاطمه در این مورد تلفن کرده بودند به مأمورین وزارت کشور دستور اکید دادم و سفارش کردم مراقب باشند هیچ‌گونه خاصه‌خرجی در این باره صورت نگیرد و تمام آرایبی که به صندوق ریخته می‌شود با دقت مورد محاسبه قرار گیرد و برنده اعلام

شود حال اگر به عرایض چاکر اعتماد نمی فرمایید امر بفرمایید بازرسی شاهنشاهی به موضوع رسیدگی کند.

توضیحات را که شنیدند قیافه‌شان باز شد و فرمودند من می‌دانم تا به حال هر وقت انتخابات انجام می‌گرفت مقدار هنگفتی پول رد و بدل می‌شد و خیلی کارها صورت می‌گرفت ولی این بار انتخابات خیلی تمیز انجام شد. البته وقتی گزارشی می‌رسد نمی‌توان آن را نادیده گرفت و از لحن کلامشان معلوم بود که رفع سوء تفاهم شده است و به حالت خوبی دستشان را بوسیدم و مرخص شدم.

در اینجا باید توضیح بدهم که در نقاطی که شکایتی به انجمن نمی‌رسید انجمن پس از قرائت آراء تمام صندوق‌های رأی‌گیری در تمام حوزه‌ها، نام برنده را به فرمانداری اعلام می‌کرد ولی هرگاه شکایتی واصل می‌شد، باید در مورد آن رسیدگی به عمل می‌آمد و گاهی این رسیدگی چند روزی به طول می‌انجامید و بعضی اوقات مجبور به قرائت مجدد آراء می‌شدند. به عنوان مثال در گلپایگان که رقابت شدیدی بین کاندیداهای دو حزب وجود داشت، پس از خاتمه قرائت آراء، انجمن در نظر داشت که نامزد حزب ایران نوین را به عنوان برنده اعلام نماید. نامزد حزب مردم آقای دکتر محقق که تحصیلکرده آمریکا و طبیب اطفال بود، شکایتی تسلیم انجمن کرده و علاوه بر آن، توسط آقای دکتر انتخابی پزشک معروف بیمارستان پارس موضوع را به اطلاع من رسانید. بلافاصله تلفناً از آقای مهندس ابراهیم همایونفر استاندار اصفهان خواستم به فرمانداری و ژاندارمری گلپایگان دستور دهند که همه چیز را متوقف سازند و برگه‌های آراء را در محل مطمئنی نگهداری کنند تا خود ایشان به محل رفته و شخصاً در خواندن آراء نظارت کنند. آقای مهندس همایونفر همان شب به گلپایگان رفت و کلیه امور را تحت نظر گرفت و روز بعد با حضور اعضای انجمن و معتمدین، قرائت آراء را تکرار کردند و در نتیجه، آقای دکتر محقق با اختلاف کمی برنده شد و نام او اعلام گردید. مشابه این وضع در چالوس اتفاق افتاد و مجبور به قرائت مجدد آراء شدند و در آنجا نیز نامزد حزب مردم برنده شد. در چند نقطه دیگر هم اختلافاتی در مورد نحوه رأی‌گیری و قرائت آراء پیش آمد که برای اختصار کلام از ذکر آن خودداری می‌کنم. ولی موضوع قابل توجه این بود که هرچند از ابتدای انتخابات، حزب ایران نوین اذعان داشت که در بیش از یکصد و هشتاد حوزه کاندیدای قوی و زمینه‌داری ندارد ولی در تمام نقاط نامزد انتخاباتی معرفی کرده بودند و حد اکثر کوشش را می‌کردند که در تمام

حوزه‌ها برنده شوند و در هر جا که کاندیدای حزب مردم پیشی می‌گرفت به نخست وزیر شکایت می‌کردند و آن را در اثر عدم همکاری وزارت کشور می‌دانستند.

به‌هرحال انتخابات به پایان رسید و حزب ایران نوین با داشتن یکصد و هشتاد نماینده، اکثریت کرسی‌های مجلس شورای ملی را به‌دست آورد. حزب مردم با بیست و نه نماینده و حزب پان‌ایرانیست با پنج نماینده، احزاب اقلیت مجلس را تشکیل دادند. در مجلس سنا نیز حزب ایران نوین بیست و شش کرسی و حزب مردم چهار کرسی به‌دست آورد.

بدین صورت در مجالس سنا و مؤسسان نیز اکثریت به‌دست حزب ایران نوین افتاد.

پس از رسمیت یافتن مجلس شورای ملی، روزی برای انجام کاری به مجلس رفته بودم و در محوطه باغ مجلس با آقای دکتر عبدالرضا عدل طباطبائی برخورد کردم. از دور که مرا دید با خوشحالی به طرف من آمد و روبوسی و اظهار تشکر فراوان کرد و من که اصلاً انتظار چنین برخوردی نداشتم گفتم نمی‌دانم از چه بابت تشکر می‌کنی، چون برای وکیل شدن شما نه تنها کار مثبتی انجام نداده‌ام بلکه از شما خواستم که از حوزه انتخابی خود خارج شوی. جواب داد کاملاً اشتباه می‌کنی زیرا فقط همان تلفن شما باعث شد که من وکیل شوم چون وقتی که مأمور ژاندارمری به دنبال من آمد و مردم شنیدند که وزیر کشور عدل طباطبائی را خواسته است تمام مخالفین به صف طرفداران من پیوستند و بدون هیچ‌گونه زحمتی موفق شدم!

مجلس مؤسسان نیز طی تشریفات تشکیل گردید و قانون برقراری سمت نیابت سلطنت که آماده شده بود به امضای نخست وزیر و من تقدیم مجلس شد و در زمان نسبتاً کوتاهی به‌تصویب رسید.

با پشت سر گذاشتن مسائل مربوط به انتخابات، فرصتی به‌دست آمد که به مسائل دیگری که در وزارت کشور وجود داشت توجه بیشتری بشود. یکی از این مسائل، موضوع بخشداران لیسانسیه بود.

سابقه امر این بود که قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی یعنی به‌اصطلاح دوران ارباب و رعیتی، حاکمیت دولت در سطح کشور از طریق تشکیلاتی اداره می‌گردید که کوچکترین واحد آن «بخش» نامیده می‌شد و مأمور اول دولت در آن بخش، «بخشدار» خوانده می‌شد.

در هر بخش تعدادی ده وجود داشت که متعلق به مالکین بود و مسؤولیت اداره امور اجتماعی آن از طرف مالک به‌عهده فردی به‌نام کدخدا واگذار شده و ظاهراً باید مورد تأیید بخشدار قرار می‌گرفت و حکمی به امضای بخشدار به‌نام او صادر می‌شد. تعداد این بخش‌ها در سطح کشور

به چهارصد و پنجاه بخش می‌رسید و بنا به مقتضیات محلی و جغرافیائی منطقه هر چند بخش، یک شهرستان را تشکیل می‌دادند که مجموع آنها تحت نظر مأمور اول دولت به نام فرماندار قرار داشت که با فرمان پادشاه منصوب می‌شد و بنا بر قانون تقسیمات کشوری و بر مبنای سوابق تاریخی و جغرافیایی و آداب و رسوم محلی و عوامل دیگر، هر چند شهرستان جزء منطقه‌ای بود که به نام استان نامیده می‌شد و تحت نظر استاندار قرار داشت که به فرمان پادشاه منصوب می‌گردید. در داخل چنین تشکیلاتی سمت بخشداری از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود زیرا هر واقعه‌ای که در هر محلی اتفاق می‌افتاد در مرحله اول از طرف بخشدار مورد رسیدگی واقع می‌شد و گزارش بخشدار پایه و مبنای تمام اقدامات بعدی قرار می‌گرفت. بنابراین از نظر حفظ منافع مالکین اهمیت زیادی داشت که بخشدار محل تحت نفوذ آنها قرار داشته و در هر مورد منافع مالکین را در نظر بگیرد و بخصوص در زمان انتخابات، رل بخشدار برای مالکین از اهمیت خاصی برخوردار بود. به همین جهت مالکین بزرگ قبل از اصلاحات ارضی که اغلب مشخصاً نماینده مجلس بودند و یا نماینده محل تحت نفوذ آنها بود، به انواع وسائل متشبه می‌شدند تا وزارت کشور یکی از خدمتگزاران آنها و یا شخصی را که کاملاً در اختیار آنها باشد به سمت بخشداری منصوب نماید و از این طریق مالکین می‌توانستند در جزئی‌ترین امور محلی، نظر خود را تحمیل نمایند.

دکتر جواد صدر که قبل از من وزارت کشور را به عهده داشت از این موضوع به خوبی آگاهی داشت و موفق شده بود که علی‌رغم تمام مشکلات چه از نظر مالی و چه از نظر استخدامی، به این وضع اسف‌انگیز خاتمه دهد زیرا بر اساس رویه سابق عده کثیری از این بخشداران که از خدمه مالکین سابق بودند کم‌سواد، از همه چیز بی‌اطلاع و مانعی بودند در مقابل هر گونه اقدام مترقیانه در سطح روستاها.

به همین جهت دکتر جواد صدر با پشتیبانی آقای حسنعلی منصور نخست‌وزیر، در یک اقدام شجاعانه و تحسین‌برانگیز تعداد چهارصد و پنجاه نفر جوانان شایسته و تحصیلکرده را انتخاب کرده بود که پس از طی یک دوران آموزشی درباره‌ی وظائف آنها به بخشداری‌های کشور اعزام شوند. بنابراین وقتی من به وزارت کشور رفتم این کار مهم انجام شده بود ولی باید دنبال می‌شد و این جوانان مورد حمایت قرار گرفته و تقویت می‌شدند. به همین جهت آقای دکتر پرویز خبیر معاون طرح و بررسی‌های وزارت کشور مأموریت یافت که دائماً وضع آنها را زیر نظر داشته و ترتیبی بدهد که این جوانان که در حقیقت پایه و زیربنای تشکیلات وزارت کشور

هستند و چند سال بعد در سمت‌های فرمانداری، اهرم‌های مهم ادارهٔ مملکت را به دست خواهند گرفت، مهارت‌های لازم را فراگرفته باشند.

از مسائل دیگری که مورد توجه قرار گرفت، نحوهٔ ادارهٔ امور جاری وزارتخانه بود. در آن زمان بنا به مقتضیات و به دلایل بیشماری که ذکر یکایک آنها از حوصلهٔ این مصاحبه خارج است، اتخاذ تصمیمات مهم اداری که در حیطهٔ وظایف قانونی هر وزارتخانه بود به طور معمول از سطوح پایین اداری شروع شده و مرحله به مرحله به مقام بالاتر ارجاع می‌شد تا به سطح معاونین یا وزیر می‌رسید و پس از تصویب معاونین یا وزرا، مجدداً مراحل را که قبلاً گذرانده بود طی می‌کرد تا به مرحلهٔ اجرا درآید. این رویه کار در اغلب وزارتخانه‌ها جاری بود و گاه به گاه به وسیلهٔ بعضی از وزرا که با روشهای مدرن مدیریت آشنا بودند تغییر می‌یافت ولی پس از تغییر آن وزیر، مأمورین مربوطه برای قبول نکردن مسئولیت و حفظ موقعیت و مقام خودشان، ترجیح می‌دادند رویهٔ سابق را ادامه داده و اتخاذ هر تصمیمی را به مقام بالاتر گزارش کرده و به اصطلاح به عرض برسانند تا اگر اشکالی در کار پیش آمد بگویند ما اجرای دستور کردیم. این نحوهٔ کار در زمانی که فعالیتهای دولت محدود و تشکیلات وزارتخانه‌ها کوچک و از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد، قابل توجیه بود ولی در سالهای ۱۳۴۰ش. / ۱۹۶۱م. که فعالیتهای عمرانی در سراسر کشور با سرعت عجیبی در حال گسترش بود و تشکیلات دولتی و بخش خصوصی روز به روز توسعه می‌یافت، دیگر کارآمد نبوده و جوابگوی احتیاجات روز نبود و به همین جهت در مطبوعات و اغلب محافل بحث‌های مربوط به کندی پیشرفت کارها و نقاط ضعف دستگاههای دولتی مطرح می‌شد. برای روشن شدن مطلب، به چند موضوع اشاره می‌کنم:

قبل از اجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی، کلیه کشاورزان برای رفع مشکلات خود به مالکین مراجعه می‌کردند و از آنها تقاضای کمک می‌نمودند. اگر خود و یا خانواده‌شان مریض بودند، اگر پولی می‌خواستند، اگر آفتی به محصولشان خورده بود، اگر سیل آمده بود و خانه‌شان را خراب کرده بود، اگر بر سر تقسیم آب مرافعه‌ای شده بود، اگر جاده ده را آب برده بود و خلاصه هر گرفتاری که پیدا می‌شد، به خانهٔ مالک می‌رفتند و از او کمک می‌خواستند ولی بعد از اجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی، این روستائیان که خود صاحب ملک شده بودند مرجعی نداشتند که به آن رجوع کنند و ناچار به اولین مأمور دولت که برخورد می‌کردند از او کمک می‌خواستند و چون جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌گرفتند، به ناچار به شهرها سرازیر می‌شدند. هجوم این مراجعات به دستگاههای دولتی در سطح کشور که هیچ گونه آمادگی برای رسیدگی به این

مسائل را نداشتند کلیه وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی را در موقعیت بسیار مشکلی قرار داده بود.

برنامه اصلاحات ارضی توسط وزارت کشاورزی عنوان شده و پس از گذراندن قانون اصلاحات ارضی توسط آن وزارتخانه به مرحله اجرا درآمده بود ولی تشکیلات آن روزی وزارت کشاورزی جوابگوی مسائلی که به دنبال داشت، نبود. هرچند وزارتخانه جدیدی به نام وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستایی با اختیارات کافی ایجاد شده و بانک کشاورزی نیز تقویت شده و گسترش یافته بود و از حد اکثر پشتیبانی دولت برخوردار بود ولی این تشکیلات و امکانات جدید، فقط قسمتی از مسائل را در بر می‌گرفت و پاسخ روستائینی که به شهرها آمده و خدمات مختلفی مانند آموزش، بهداشت و درمان، راه‌سازی و غیره و غیره را می‌خواستند، نمی‌داد.

از طرف دیگر، در اثر اتخاذ سیاست کلی دولت درباره تقویت بخش خصوصی و تأمین اعتبارات عظیم با بهره‌آرزان و تسهیلاتی که فراهم شده بود چنان جنبشی در تمام نقاط کشور به وجود آمده بود که در تاریخ ایران نظیر نداشت و در هر نقطه مملکت یک نوع فعالیت صنعتی - معدنی و تولیدی شروع شده و روز به روز گسترش می‌یافت و طبیعی است که وجود چنین فعالیت‌هایی در سطح کشور خواهی نخواهی مراجعه به دستگاههای دولتی را برای رفع انواع و اقسام مسائل مختلف تشدید کرده بود و با یک نگاه سطحی تشخیص داده می‌شد که ماشین دولت با ظرفیت و ضوابطی که مربوط به یک دوران طولانی رکود اقتصادی می‌باشد، قادر به کشیدن بار سنگین موجود نیست.

در چنین اوضاع و احوالی وزارت کشور نیز از عوارض این تحول عظیم در امان نبود و به‌خوبی دیده می‌شد که باید در سازماندهی و اداره امور تجدید نظر اساسی کرد و در نحوه برخورد با مسائل جدید راهکارهای تازه‌ای را جستجو نمود. یکی از این راهها عدم تمرکز و تفویض اختیارات بیشتر به مقامات مربوطه در تمام سطوح بود و چون این کار محتاج به قانون جدید و اختیارات تازه‌ای نبود و فقط با تصمیم وزیر قابل اجرا بود، در ظرف مدت کوتاهی دستورات لازم برای تفویض اختیارات و تقسیم کلیه اعتبارات وزارتخانه بین استانها و فرمانداریهای کل تهیه گردید و به آنها ابلاغ شد تا دیگر برای هر کار کوچک به مرکز مراجعه نکنند و از آنها خواسته شد که متعاقباً اختیارات لازم را به فرمانداریها تفویض کرده و اعتبارات مورد نیاز را در اختیار آنها بگذارند. البته این کار یک قسمت از اموری بود که باید درباره آن

تجدید نظر می‌شد و موضوع تغییر فرم‌های اداری و نحوه گردش کارها و اتخاذ تصمیم در مراحل مختلف در دستور کار قرار داشت و مرتباً به آنها رسیدگی می‌شد و اقدام لازم به عمل می‌آمد. آقای هویدا نخست‌وزیر نیز مرتباً در جریان این کارها قرار داشت و اقدامات انجام‌شده را تأیید می‌کرد.

در یکی از شرفیابی‌هایی که این مسائل و اقدامات انجام‌شده به‌عرض شاهنشاه رسید فرمودند به نخست‌وزیر بگویید این کارها باید در تمام سازمانها صورت بگیرد و جزء اصول انقلاب منظور شود.

پس از این شرفیابی، فوراً به دفتر آقای هویدا رفتم و موضوع را به اطلاعشان رساندم. آقای نخست‌وزیر دستور دادند فوراً کمیسیونی در سازمان امور اداری و استخدامی با شرکت آقایان دکتر منوچهر گودرزی و دکتر شاهقلی وزیر بهداری و من تشکیل شود و ظرف دو روز گزارش اقداماتی را که باید در جهت تحول در کلیه تشکیلات و سازمانهای اداری صورت بگیرد، تهیه کرده و به دست ایشان برسانیم.

این جلسه در دفتر آقای دکتر گودرزی تشکیل گردید و دو روز تمام بدون وقفه درباره اقداماتی که باید صورت پذیرد، بحث و مذاکره شد و با توجه به کارهایی که در وزارت کشور انجام گرفته بود و تجربیات و مطالعات سازمان امور اداری و استخدامی، گزارش امر و توصیه‌های لازم، در سی و سه ماده آماده گردید و در موعد معین تسلیم آقای نخست‌وزیر شد. به‌دنبال این جریان، در هفته‌های بعد موضوع اصلاح امور اداری، جزء اصول انقلاب سفید اعلام گردید و به‌عنوان اولین اقدام، مقرر شد کنفرانس بزرگی با شرکت عده کثیری از مقامات مؤثر کشور تشکیل گردیده و یک اقدام همه‌جانبه در تمام سازمانهای دولتی شروع شود. این کنفرانس به‌مدت چند روز در باشگاه افسران ارتش تشکیل شد و آقای نخست‌وزیر و هیأت دولت در آن شرکت کردند و مشکلات مردم در ارتباط با سازمانهای دولتی مورد بحث قرار گرفت و به‌دنبال آن دستورالعملهای لازم از طرف دولت به تمام تشکیلات مملکتی ابلاغ گردید.

## قانون شهرداری‌ها و انتخابات انجمن شهر

شما در ابتدای صحبت درباره وزارت کشور به قانون شهرداریها و انتخابات انجمن شهرها اشاره کردید. وضع این قانون و انتخابات به کجا انجامید؟

قانون شهرداری‌ها و انتخابات انجمن شهر با پیگیری مداوم و پس از مدتی طولانی بالاخره به تصویب رسید و ابلاغ گردید ولی طی مدتی که این قانون در مجلس مطرح و از این کمیسیون به آن کمیسیون ارجاع می‌شد، مسائل شهر تهران روز به روز مشکلتر و بغرنج‌تر می‌شد. از جمله این مسائل موضوع نبودن خط‌کشی خیابانها و بی‌نظمی ترافیک و وضع اسفناک اتوبوسهای شهری بود. شهرداری تهران به علت نداشتن وسایل و نبودن اعتبارات، قادر به اسفالت صحیح خیابانها و خط‌کشی آنها بر طبق ضوابط و مقررات ترافیک نبود و بالتیجه در تمام خیابانهای شهر بی‌نظمی کامل حکمفرما بود.

در اثر این بی‌نظمی، اتوبوسهای کهنه و مندرس شرکت واحد اتوبوسرانی نیز در حقیقت تبدیل به ماشینهای تولید دود شده بودند که با کندی حرکت کرده و فضای شهر را آلوده می‌کردند و هر روز فریاد مردمی که نمی‌توانستند به کارهای خود برسند، به گوش مقامات مملکتی می‌رسید و این شکایات به وزارت کشور منعکس می‌گردید. و هر بار که موضوع عنوان می‌شد لزوم داشتن اعتبارات جدید و خرید اتوبوسهای نو به همراه آن مطرح می‌گردید. شهردار تهران اظهار می‌کرد که کل اعتبارات عمرانی شهر برای همه امور حدود ده میلیون تومان است و دیناری برای تأمین نیازمندیهای شرکت واحد وجود ندارد زیرا شهرداری با داشتن یکصد و هفتاد میلیون تومان قرض به بانک ملی هر روز در معرض تهدید بانک قرار دارد که می‌تواند حتی میز و صندلی‌های شهرداری را توقیف کند. رئیس شرکت واحد اتوبوسرانی می‌گفت اکثریت تعداد یک‌هزار و صد اتوبوس شهری بیش از یک میلیون کیلومتر کار کرده‌اند و میزان بدهی شرکت ملی نفت و کمپانیهای لاستیک‌سازی و تجار به حدی رسیده است که این مؤسسات حاضرند فقط در مقابل پول نقد، احتیاجات شرکت واحد را برآورده کنند و برای وصول مطالبات عقب‌افتاده خود دائماً شرکت واحد را تهدید می‌کنند. او می‌گفت وضع تعمیرات اتوبوسهای شرکت واحد به جایی رسیده که چون امکانی برای خرید وسایل یدکی ندارند به‌ناچار تعدادی از اتوبوسها را اوراق کرده و از قطعات آنها برای تعمیر اتوبوسهای دیگر استفاده می‌کنند. مردم نیز به حدی از شرکت واحد شکایت دارند که از شدت عصبانیت صندلیهای چرمی تعدادی از اتوبوسها را پاره کرده‌اند و دائماً به رانندگان توهین می‌کنند و اظهار می‌داشت که شرکت مرسدس‌بنز اظهار علاقه کرده که یکی از اتوبوسهای شرکت واحد را که بیش از یک میلیون کیلومتر کار کرده است بازخرید کرده و در موزه شرکت در آلمان به‌نمایش بگذارد.



شهرداری تهران می‌گفت در اغلب پایتخت‌های دنیا دولت برای ترانسپورت عمومی کمک‌هایی قابل ملاحظه به شهرداری می‌کند ولی در ایران از این بابت دیناری به شهرداری کمک نمی‌شود. در مقابل، آقای نخست‌وزیر و سازمان عقیده‌دانشند که اعتبارات عمرانی کشور را نمی‌توان صرف ترانسپورت شهری تهران کرد و باید راه‌های دیگری جستجو نمود. عاقبت الامر شرکت واحد اتوبوسرانی پیشنهاد کرد که مبلغ ده شاهی به نرخ بلیت اتوبوس شهری که در آن زمان یک ریال و نیم بود اضافه شود و از این محل مقداری از مشکلات شرکت واحد برطرف گردد. چون اضافه کردن نرخ بلیت اتوبوس اثرات زیادی در هزینه زندگی طبقات کم‌درآمد مردم دارد و بخصوص برای خانواده‌هایی که دارای چند فرزند هستند و با اتوبوس شهری برای رفتن به مدرسه و امور دیگر رفت و آمد می‌کنند بار سنگینی به حساب می‌آید و هنوز خاطره موضوع اضافه کردن نرخ بنزین و اعتصاب مردم و عقب‌نشینی دولت، در اذهان وجود داشت، آقای نخست‌وزیر تصمیم گرفتند موضوع اضافه کردن نرخ اتوبوس در جلسه‌ای در حضور علیاحضرت شهبانو که در آن زمان تعدادی از مسائل اجتماعی را زیر نظر داشتند، مطرح گردد. این جلسه در کاخ نیاوران با شرکت آقای نخست‌وزیر، آقای مهندس اصفیا رئیس سازمان برنامه، شهردار تهران، و مدیر عامل شرکت واحد اتوبوسرانی تشکیل گردید و کلیه مسائل مربوطه مورد بحث واقع شد و پس از حدود دو ساعت مذاکره، پیشنهاد اضافه کردن نرخ اتوبوس شهری به میزان ده شاهی مورد قبول قرار نگرفت و تنها تصمیمی که اتخاذ گردید این بود که به بانک ملی و شرکت ملی نفت توصیه شود که فعلاً برای وصول مطالبات خود به شهرداری و شرکت واحد فشار نیاورند تا راه‌های دیگری پیدا شود.

به‌هرحال این یکی از مسائل شهر تهران بود که هر روز وقت مقامات دولتی را می‌گرفت ولی در عین حال، زمان انتخابات انجمن‌های شهر نیز نزدیک می‌شد و لازم بود مقدمات امر توسط وزارت کشور فراهم گردد. بدین جهت موضوع را در هیأت دولت مطرح کردم و پیشنهاد کردم حالا که پس از پانزده سال مسؤولیت اداره شهرها از دولت به انجمن‌های شهر واگذار می‌شود و حزب ایران نوین نیز در این انتخابات شرکت کرده و رل مهمی را به‌عهده خواهد داشت، ترتیبی اتخاذ شود که شایسته‌ترین افرادی که مورد اعتماد مردم هر شهر باشند، صرفنظر از این که عضویت حزب را قبول کرده و یا بیطرف مانده باشند، شناسایی شده و به‌عنوان نامزدهای انتخابات انجمن‌های شهر، از طرف حزب پشتیبانی شوند و از این طریق هم رضایت مردم جلب خواهد شد و هم این که وقتی ببینند حزب ایران نوین از افراد خوشنام و صلاحیت‌دار

پشتیبانی می‌کند به طرف حزب روی خواهند آورد و باعث رونق کار حزب خواهد شد. این پیشنهاد مورد تأیید آقای هویدا نخست‌وزیر و آقای عطاءالله خسروانی دبیر کل حزب ایران نوین قرار گرفت و عده‌ای از آقایان وزرای حزبی نیز از آن استقبال کردند و مقرر شد هیأتی از وزرای عضو حزب از جمله آقایان خسروانی دبیر کل، دکتر ناصر یگانه وزیر مشاور و آقای دکتر کریم‌پاشا بهادری معاون نخست‌وزیر ترتیب اجرای این پیشنهاد را بدهند.

این هیأت از چند روز بعد شروع به کار کرد و پس از بررسی راههای مختلف جهت شناسایی نامزدهای صلاحیت‌دار در تمام شهرها تصمیم گرفته شد که از طریق شعبات حزب ایران نوین و دستگاههای دولتی و منابع اطلاعاتی، صورت اسامی افراد واجد صلاحیت و خوشنام تهیه شده و به هیأت تسلیم شود و دفتری نیز برای دریافت و تطبیق این صورت‌ها پیش‌بینی شد تا از بین این صورت‌ها، اسامی شایسته‌ترین افرادی که همه منابع آنها را تأیید کرده باشند انتخاب شده و به‌عنوان نامزدهای انتخاباتی حزب ایران نوین معرفی شوند. این طرح با دقت کامل به مرحله اجرا درآمد و آقای عطاءالله خسروانی که در تمام مراحل اجرایی آن مشارکت داشت، آن را قبول کرد و صورت نهائی را برای اعلام نامزدها از طرف حزب ایران نوین تحویل گرفت. متأسفانه بعد از یکی دو روز، تقاضا کرد که جلسه هیأت مجدداً تشکیل شود. در این جلسه اعلام کرد که صورت اسامی تهیه شده مورد تأیید همکاران ایشان در حزب نیست و آنها عقیده دارند که عده‌ای که بدون گرفتن پاداشی در تمام شهرها برای تشکیل حزب ایران نوین فعالیت کرده‌اند باید به‌عنوان نامزدهای حزب برای انتخابات انجمن شهرها اعلام گردند و به این صورت تمام زحماتی که در طی دو سه ماه برای تهیه صورت افراد واجد صلاحیت کشیده شده بود، به‌هدر رفت و هیأت به کار خود پایان داد.

بنابراین پس از اعلام شروع انتخابات انجمن‌های شهر توسط وزارت کشور، صورت اسامی نامزدهای منتخب احزاب ایران نوین، مردم و پان ایرانیست اعلام گردید. در مورد انتخابات انجمن‌های شهر، کمیسیونی تحت ریاست فرماندار و با شرکت رئیس دادگستری و چند مقام دیگر پیش‌بینی شده بود که سوابق نامزدهای انتخاباتی را بررسی کرده و صلاحیت آنها را از لحاظ محلی بودن و نداشتن سوء پیشینه و دارا بودن نام نیک و حرفه‌ای که دارند تأیید نمایند تا بتوانند در انتخابات شرکت کنند.

با انتشار لیست اسامی کاندیداهای حزب ایران نوین، سیل اعتراضات مردم نسبت به سوابق سوء عده‌ای از نامزدهای حزب به فرمانداریها و کمیسیونهای تشخیص صلاحیت و وزارت

کشور سرازیر شد و هر یک از نامزدها که از طرف کمیسیون‌ها رد صلاحیت می‌شد مورد اعتراض حزب ایران نوین قرار می‌گرفت و به نخست‌وزیر و وزارت کشور شکایت می‌کردند و خواهان آن بودند که در رأی کمیسیون‌های تشخیص صلاحیت تجدید نظر شده و نامزدهای حزب مورد پشتیبانی قرار گیرند. در این رسیدگی‌ها آشکار می‌شد که اغلب افراد مذکور از هوچی‌ها و شارلاتان‌های بنام محل بوده و حتی بعضی از آنها دارای حرفه‌های بدنام می‌باشند که برای مردم و مقامات محلی شناخته شده هستند ولی مقامات حزبی در تهران این رد صلاحیت‌ها را به حساب عدم همکاری وزارت کشور با حزب ایران نوین تلقی می‌کردند و به انواع مختلف این برداشت خود را عنوان می‌کردند و با این نوع سعایت‌ها، نخست‌وزیر را کلافه کرده بودند. در یک مورد کار به جایی کشید که یک روز جمعه که تمام ادارات تعطیل بودند آقای نخست‌وزیر با حالت بسیار ناراحت به منزل من تلفن کردند و گفتند که حزب ایران نوین شکایت دارد که در شهر بندر عباس تمام نامزدهای حزب ایران نوین را یکپارچه رد صلاحیت کرده‌اند و این موضوع را باید به‌عنوان یک دسیسه علیه حزب تلقی کرد و از من خواستند که بلافاصله شخص مورد اعتمادی را از وزارت کشور برای رسیدگی به موضوع، به بندر عباس اعزام کنم. من هم که دیگر از این اعتراضات و شکایت‌های مداوم کلافه شده بودم چون می‌دانستم که آقای هویدا به آقای شاپور میهن از استانداران سابق که در آن زمان سمت مشاور عالی وزارت کشور را داشت اعتماد و محبت خاصی دارد پیشنهاد کردم اگر مایل باشند از آقای میهن بخواهم که فوراً به بندر عباس رفته و به موضوع رسیدگی کند. آقای هویدا از این پیشنهاد استقبال کرد و آقای شاپور میهن در عین حال که بیمار بود قبول کرد که اول وقت روز بعد با هوایما برای رسیدگی به بندر عباس عزیمت نماید. تلفناً هم به فرماندار بندر عباس دستور دادم ترتیبی داده شود که به محض ورود آقای میهن کمیسیون تشخیص صلاحیت تشکیل یافته و تمام سوابق امر برای رسیدگی آماده شود. از آقای میهن نیز خواستم که نتیجه را تلفناً به من اطلاع دهند.

روز بعد ایشان تلفن کردند و گفتند که ما در جلسه‌ای برای رسیدگی به موضوع هستیم و آقای رئیس دادگستری و دادستان و سایر مقامات حضور دارند و آقای رئیس ژاندارمری که از ایشان نیز دعوت شده بود وارد شدند و گفتند احتیاجی به تشکیل این جلسه نیست زیرا امروز صبح یک کشتی پر از اجناس قاچاق گرفته‌ایم که متعلق به آقایانی است که از طرف حزب ایران نوین برای انتخابات انجمن شهر نامزد شده‌اند و چون با وجود مدارک متقن احتیاج به رسیدگی

بیشتر از طرف من نیست لذا با اولین هواپیما مراجعت می‌کنم. به این صورت موضوع به آقای نخست‌وزیر گزارش شد و این مطلب خاتمه یافت ولی در بسیاری از نقاط دیگر مشابه آن اتفاق افتاد که ذکر یکایک آنها از حوصله این مصاحبه خارج است. به هر حال این انتخابات نیز به پایان رسید و نامزدهای حزب ایران نوین تقریباً در همه جا برنده شدند و اختیار انجمن‌های شهر را به دست گرفتند ولی حضور من در وزارت کشور مانند خاری در سر راه آنها قرار داشت که می‌توانستم با اختیارات قانونی در هر کجا و در هر زمان جلو اقدامات و تصمیمات آنها را که به ضرر مردم باشد، بگیرم و در صورت لزوم هر انجمن شهری را که صالح و درستکار نباشد منحل سازم. در اینجا بهتر است چند ماه به عقب برگردم و موضوعی را که در ارتباط با مسائل شهری و اجتماعی تهران است، بازگو کنم.

از حدود یک سال قبل، ترتیبی برقرار شده بود که هر روز سه‌شنبه برای عرض گزارشات مربوطه به سراسر مملکت به حضور اعلیحضرت شرفیاب شوم. البته بعد از هر شرفیابی کلیه مطالب و اوامر شاهنشاه را به اطلاع آقای هویدا نخست‌وزیر می‌رساندم. در چند ماه قبل از شروع انتخابات انجمن شهر تهران، در یکی از شرفیابی‌ها، اعلیحضرت فرمودند محمدعلی مسعودی نامه‌ای نوشته و پیشنهاداتی درباره شهر تهران کرده است. شما این پیشنهادات را بررسی کنید و نتیجه را به ما اطلاع دهید.

آقای محمدعلی خان مسعودی را می‌شناختم. ایشان سوابق طولانی در مطبوعات و نمایندگی مجلس داشت. فردی بود که با طبقات مختلف مردم و بخصوص اصناف تهران مانند نانوا، کوره‌پز، دستفروش، کبابی، تره‌بار فروش، سقطفروش و امثال آنها دائماً در تماس بود و برای آنها گره‌گشایی می‌کرد و به همین جهت در بین این طبقه نفوذ زیادی داشت. محمدعلی خان مسعودی از تمام زیر و بم‌ها و حیل‌های انتخاباتی آگاهی داشت و هر زمان که انتخاباتی در تهران پیش می‌آمد، محمدعلی خان از گردانندگان آن بود و به هر شخص یا گروهی که متمایل می‌شد موفقیت آنها تقریباً قطعی به نظر می‌رسید.

گفته می‌شد ایشان هزارها سجل احوال بدون عکس در اختیار دارد که می‌تواند با استفاده از آن و به‌کار گرفتن تعدادی افراد بیکار که با دریافت مبلغ کمی در اختیار گرفته می‌شوند، به آسانی انتخابات را به نفع کسانی که می‌خواهد بچرخاند و به همین جهت به او صفت و عنوان «انتخابات‌چی» داده بودند. ایشان همان کسی است که انتخابات مجلس شورای ملی را در دولت دکتر اقبال به نفع حزب ملیون کارگردانی کرد و نامزدهای حزب ملیون را یکپارچه از

صندوق‌های رأی شهر تهران بیرون آورد. البته آن مجلس پس از تشکیل، بلافاصله منحل شد و من قبلاً درباره آن اشاره کرده‌ام.

به‌هرحال پیشنهاد آقای مسعودی که به حضور اعلیحضرت تقدیم شده بود عبارت از این بود که در تهران تشکیلاتی به نام اتاق اصناف به‌وجود آید و امور اصناف تهران را سرپرستی و اداره کند. وظایف اصلی که برای این تشکیلات پیشنهاد شده بود عبارت بودند از صدور پروانه کسب، نرخ‌گذاری اجناس و خدمات، نمایندگی کلیه اصناف در مقابل دستگاه‌های دولتی، حق برقراری عوارض مخصوص جهت فعالیت‌های اتاق اصناف و سایر اموری که برای نظارت بر امور اصناف ضرورت دارد. به‌عبارت دیگر، واگذاری اختیار تمام اصناف تهران به‌دست تشکیلاتی که گردانندگان آن منتخب و سرسپرده آقای محمدعلی خان مسعودی باشند.

این موضوع را به‌اطلاع آقای هویدا رساندم و نظر خودم را هم با ایشان در میان گذاشتم. نظر من این بود که صحیح است که اصناف هرگاه مایل باشند باید بتوانند برای دفاع از منافع خود در چهارچوب قوانین کشور، تشکیلاتی را دائر کنند ولی در حال حاضر شهر تهران با سرعت زیادی در حال رشد بوده و اضافه شدن جمعیت و بالا رفتن قدرت خرید مردم اقتضا می‌کند که تعداد فروشگاه‌ها و نوع خدمات و حرفه‌های لازم متناسب با ازدیاد جمعیت گسترش پیدا کند. در چنین شرایطی، واگذاری اختیارات و دادن مونیوپل به گروهی که مساعی‌شان در جهت حفظ منافع خود و جلوگیری از وارد شدن عناصر جدید به حوزه فعالیت آنهاست مسلماً به ضرر مصرف‌کنندگان خواهد بود. علاوه بر این، تفویض اختیارات مربوط به وضع عوارض جدید برای کسبه که معمولاً باید در اختیار انجمن شهر باشد و نرخ‌گذاری اجناس غیر از شیوع فساد و به‌هم زدن تعادل بازار و سوء استفاده گروه‌های گرداننده، نتیجه دیگری نخواهد داشت. به‌هرحال چون انتخابات انجمن شهر تهران در پیش است و به‌زودی نمایندگان منتخب مردم این امور را به دست خواهند گرفت لزومی ندارد که دولت بی‌جهت در این فاصله خود را وارد ماجرای جدیدی بکند و بیش از این در امور شهری آلوده شود. بنابراین بهتر است اقدامی در این باره صورت نگیرد.

آقای هویدا کاملاً با نظر من موافق بودند و قرار شد به همین صورت حضور اعلیحضرت گزارش شود. شاهنشاه نیز این نظر را تأیید فرمودند و موضوع مسکوت ماند.

در این ایام روابط شخصی من با آقای هویدا در نهایت خوبی و بسیار دوستانه بود و در دوران انتخابات مربوط به انجمن‌های شهر که هر روز مسائل جدیدی پیش آمد می‌کرد، اغلب اوقات از

من می‌خواستند که اول وقت به منزل ایشان که در زعفرانیه شمیران قرار داشت رفته و در حین رفتن به نخست وزیری در تهران، با هم صحبت کنیم. این مذاکرات بیشتر درباره نحوه اداره حزب و احتمال عواقب ناگوار پشتیبانی از افراد مشکوک و عناصر نابابی بود که در سطوح مختلف تصمیم‌گیری‌ها رخنه کرده و چهره زشت و کریهه‌ی از حزب به مردم ارائه می‌دادند. برداشت من از این مذاکرات این بود که ایشان تمام مشکلات را به خوبی درک می‌کرد ولی حس می‌کردم با محظوراتی مواجه است که قادر نیست در رفع نواقص موجود اقدام مؤثری انجام دهد و راه حل‌های کوتاه‌مدت و آسان را به اقدامات اساسی و درازمدت ترجیح می‌داد.

یک روز بدون مقدمه شایعه بی‌اساس نخست وزیری من توسط عوامل مشکوکی که در حزب آمد و رفت داشتند در شهر پخش شد و به گوش من رسید ولی چون می‌دانستم حقیقت ندارد از آن سرسری گذشتم و توجهی نکردم ولی چند روز بعد که کنفرانس استانداران به وسیله آقای نخست وزیر در سالن بزرگ وزارت کشور افتتاح می‌شد وقتی چشم آقای هویدا به زیرنویس عکسهای وزرای سابق کشور که بر روی دیوار سالن نصب شده بود افتاد، توجه کرد که اغلب نخست وزیران سابق در عین حال سمت وزارت کشور را هم عهده‌دار بوده‌اند و در مقابل خبرنگاران بطور شوخی به من گفت «رضا می‌بینی که اغلب وزرای کشور نخست وزیر شده‌اند». همه حضار خندیدند و من هم آن را به مزاح تلقی کردم. ولی هفته‌های بعد حس کردم روابط ما به گرمی گذشته نیست اما دلیل آن را فشار کار و مشکلات عدیده دولت می‌دانستم. ولی به هر حال کارهای در دست اقدام جریان عادی خود را طی می‌کرد. انتخابات انجمن شهر در تهران و سایر شهرها پایان یافته و حزب ایران نوین در اغلب شهرها برنده شده بود و در تهران نیز آقای جواد شهرستانی برای تصدی شهرداری تهران در نظر گرفته شده بود.

در روز دوشنبه‌ای که فردای آن، طبق معمول باید شرفیاب می‌شدم از تشریفات کل دربار اطلاع دادند که چون اعلیحضرت به شیراز تشریف خواهند برد قرار شده است من جزء همراهمان به شیراز بروم و روز سه‌شنبه در آنجا شرفیاب شوم.

این مسافرت با هواپیمای سلطنتی انجام گرفت و در موقع شام نیز فقط آقای علم و من افتخار حضور داشتیم. بعد از ظهر روز سه‌شنبه طبق معمول شرفیاب شدم و مطالب مربوطه را به عرض رساندم و در مورد یک یک آنها اوامری صادر فرمودند که در یک مورد مربوط به اتخاذ تصمیم از طرف نخست‌وزیر بود.

صبح روز بعد با هواپیمای دولت به تهران مراجعت کردم و یگراست به نخست‌وزیری رفتم و آقای هویدا را در جریان گذاشتم. یک هفته بعد، آقای دکتر ناصر یگانه که از دوستان بسیار نزدیک من بود تلفناً خواست به منزلشان بروم و با هم قهوه‌ای بخوریم و در آنجا شنیدم که تغییراتی در دولت اتفاق خواهد افتاد و از من خواسته‌اند که استعفا (آذر ۱۳۴۷ ش./ نوامبر ۱۹۶۸ م.) بدهم. بدین صورت از کار برکنار شدم بدون این که از دلیل آن اطلاعی داشته باشم. در این ترمیم دولت، آقای عطاءالله خسروانی دبیر کل حزب ایران نوین به سمت وزیر کشور معرفی شد و از اولین اقدامات ایشان تشکیل اتاق اصناف بود.

نکته‌ای که نمی‌توانستم برای آن جوابی پیدا کنم این بود که در آن زمان کسانی را که از کار برکنار می‌کردند دیگران برای حفظ موقعیت خود از او دوری می‌جستند و بطور کلی از دستگاه طرد می‌شدند ولی در مورد من، آقای علم وزیر دربار و کسانی که از نزدیکان اعلیحضرت بودند تغییری در رفتار و برخوردشان با من اتفاق نیفتاد و من و همسر را کماکان در میهمانی‌های خصوصی دربار که شاهنشاه و شهبانو تشریف داشتند دعوت می‌کردند. بنابراین متوجه شدم که علت برکناری من مربوط به نظر اعلیحضرت نیست. بلکه ارتباط با نخست‌وزیر دارد و این حدس درست بود زیرا پس از مدتی یکی از آجودانهای کشوری که با من نزدیک بود اظهار داشت قبل از برکناری شما نخست‌وزیر شرفیاب بود و من وقتی سینی چای را به داخل دفتر بردم شنیدم مشغول سعایت و بدگویی از شماست. بدین ترتیب به نظر رسید باید مطلب این باشد که آقای هویدا با کنار گذاشتن من و انتصاب آقای خسروانی دو موضوع را در نظر داشتند: یکی خلاص شدن از مزاحمت‌های روزانه دبیر کل حزب ایران نوین که دائماً به ایشان مراجعه کرده و از عدم همکاری وزارت کشور با حزب شکایت می‌کرد و او را تحت فشار قرار می‌داد؛ دوم این که من را که به اشتباه رقیب احتمالی خودش تصور کرده بود از صحنه خارج کرد.

البته دیری نپایید که آقای هویدا متوجه شد پخش شایعات و تلقینات خبیثانه و بی‌پایه عوامل ناپاک و آلوده حزب در مورد رقابت من با او کاملاً واهی و از روی غرض‌ورزی و دوبه‌مزی بوده است و بدین جهت در تمام ده سال قبل از انقلاب بدون این که موضوع را عنوان کند با اظهارات محبت‌آمیز و اقدامات دوستانه در صدد جبران این اشتباه بود.

وزارت کشور آقای خسروانی دبیر کل حزب نیز پس از مدت کوتاهی به پایان رسید و ایشان برای همیشه از صحنه خارج شد.

اتاق اصناف نیز به صورت کانون فساد و زورگویی و لگدمال کردن حقوق اولیه کاسبکاران درآمدی بود و مدیر عامل آن که سالها به داشتن پشتیبانی مقامات امنیتی تظاهر کرده و از گردانندگان اصلی فعالیتهای اجتماعی حزب ایران نوین در تهران بود با اتهامات بزرگ از طرف دادگستری تحت تعقیب درآمد و برکنار شد.

این شخص در محافل مختلف حضور پیدا می کرد و با صراحت اظهار می داشت که در زمان تصدی خود در اتاق اصناف، بیش از پنجاه میلیون تومان که حدود پنجاه درصد بودجه شهرداری تهران بود از اصناف مختلف پول گرفته و در سه مرحله برای راه انداختن تظاهرات خیابانی حزب ایران نوین در تهران هزینه کرده است. البته این شخص یکی از گردانندگان این تظاهرات بود و تعداد زیادی افراد مانند او چه در تهران و چه در استانها و شهرستانها اهرمهای اجتماعی حزب را به دست گرفته بودند.